

# حدیث پسران مہزیار

سید مجتبیٰ بحرینی

کتاب چہار دہم

# حدیث پسران مہزیار

نگارش سید مجتبیٰ بحرینی



سرشناسه: بحرینی، سید مجتبی، ۱۳۲۵  
عنوان و نام پدیدآور: حدیث پسران مهزیار / نگارش سید مجتبی بحرینی  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۳۴ ص.  
فروست: منیر، کتاب پانزدهم.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۰۱-۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.  
یادداشت: کتابنامه: ۱۳۹-۱۴۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: محمد حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت صغری.  
موضوع: محمد حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. رؤیت.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷: ۳۴ ح ۲۶ ب / ۴ / ۲۴۴ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۴۰۲۹۳



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۰۱-۸ ISBN 978-964-539-101-8

حدیث پسران مهزیار  
سید مجتبی بحرینی  
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر  
نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۷  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
چاپ: پدیده گوتنبرگ

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه افسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۵۶/۲ تلفن: ۳۳۵۶۶۸۰۱ (خط ۳) همراه: ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>  
پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز بخش: دارالکتب الاسلامیه، ۵۵۶۲۰۴۱۰ • نشر نیک‌معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نشر افاق، ۲۲۸۴۷۰۳۵  
نشر رایحه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ • نمایشگاه کتاب اعراف، ۲۲۲۰۸۵۲۹ • بخش آینه، ۲۳۹۳۰۴۹۶  
مرکز بخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶ و ۲۲۵۷۲۵۷

۱۶۰۰ تومان

مرا تویی ز جهان آرزوی جان ای دوست

حیات بهر تو خواهم در این جهان ای دوست

میان حلقه زلفت چو مرغ جان بنشست

ندید خوشتر از آن دام آشیان ای دوست

چه جای جان و دل ماکه دلبران جهان

شدند بر سر زلف تو جان فشان ای دوست

اگر کنند به روی تو نسبتی گل را

ز شوق باز شود غنچه را دهان ای دوست

به گل طراوت روی تو را نبخشیدند

و گر چه داشت بسی سر بر آسمان ای دوست

چه گونه مهر تو ورزیم با چنان رویی

که آفتاب چو ماه است مهربان ای دوست

میان جان «همام» است گنج اسرار

مجال نیست کسی را در آن میان ای دوست

دیوان همام تبریزی ۶

يا صاحب الأمر اغث دين الهدى  
فأنت منصور على من اغتدى

يا صاحب العصر لقد طال المدى  
أما لسيف الله أن يجردا؟

يا أيها القائم بالقسط أقم  
وجهك للمدين الحنيف وانتقم

لدين آبائك من أعدائه  
بكفك العادل في قضائه

و طهر الأرض من الأرجاس  
بسطوة تُزلزل الرواسي

وما جناه الجنة والطاغوت  
فهل على مثلك لا يغوث؟

## فهرست

پیش‌گفتار ..... ۱۱

### منزل نخستین

پسران مهزیار را به دیار یار می‌برند

۱۵-۵۰

- ۱۷ ..... چهار نقل در کتاب‌های کهن
- ۱۹ ..... نخستین نقل مرحوم صدوق
- ۳۱ ..... دومین نقل مرحوم صدوق
- ۳۹ ..... نقل مرحوم شیخ طوسی
- ۴۵ ..... نقل محمد بن جریر طبری امامی

### منزل دومین

پیام‌های یار به پسران مهزیار

۵۱-۱۰۶

- ۵۲ ..... غزلی از همام
- ۵۳ ..... اجمال آنچه در نقل‌ها آمده
- ۵۵ ..... پی‌جویی حقیقت

- ۵۵ ..... دو غزل از فرخی و فیضی
- ۵۸ ..... توضیحی در پی جویی آل ابی محمد علیه السلام
- ۵۸ ..... ابن الخضیب را می‌شناسی؟
- ۶۰ ..... هفت صفت از کمالات او
- ۶۳ ..... موالات اولیاء
- ۶۵ ..... نشانی که از حضرت عسکری علیه السلام داشتی، چه شد؟
- ۶۶ ..... انگشتر و خاتم امامت
- ۶۷ ..... انگشتری که در اثر معصیت مفقود می‌شود
- ۶۸ ..... ترسیمی از دیار یار
- ۷۰ ..... توضیحی در هناک الامل والرجاء
- ۷۲ ..... دو غزل از حزین و حافظ
- ۷۴ ..... آن چه در سه اثر آمده
- ۷۶ ..... توصیف جمال آن مظهر جمال
- ۷۷ ..... چکامه‌ای از شمس مغربی
- ۷۹ ..... عنایت و اهتمام به نافله شب
- ۸۰ ..... روایاتی در این راستا
- ۸۱ ..... رؤیایی در این زمینه
- ۸۲ ..... اشعار مرحوم شهید اول
- ۸۳ ..... گفتاری درعلائم ظهور
- ۸۵ ..... آن چه در دو روایت آمده
- ۸۶ ..... سفارشات پدر به پسر
- ۸۷ ..... توضیحی عاطفی در این سفارشات

## فهرست مطالب ❁ ۹

۸۹	غزلی از سهیلی
۹۰	دیگر مطالب پدر
۹۲	وضع شیعیان عراق
۹۲	آن چه تنها در یک نقل آمده
۹۲	پنجاه هزار درهم ابن مهزیار را نمی پذیرند
۹۳	سرّ حجاب و توضیح ما هو محبوب عنکم
۹۴	توضیح حجاب معصیت
۹۵	پیام حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به حاجی اشرفی - آینه شو جمال پری طلعتان طلب ...
۹۸	حدیثی معراجی در توفیق شرف یابی
۱۰۰	جمع مال و ثروت
۱۰۲	جریانی از سید بحر العلوم و سید جواد عاملی
۱۰۳	احسان به اخوان
۱۰۴	زکات ظاهری و باطنی
۱۰۶	انتقام جویی از غاصبین نخستین

## منزل آخرین

### پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱۰۷-۱۳۷

۱۱۰	چند تشرّف و متشرّف بوده؟
۱۱۴	گفتار بزرگان نسبت به ابن مهزیار
۱۱۷	نور مسواک ابن مهزیار



۱۰. حدیث پسران مهزیار

- ۱۱۸ ..... نامه حضرت جواد علیه السلام به ابن مهزیار
- ۱۲۰ ..... دعای ابن مهزیار از امام هفتم علیه السلام
- ۱۲۲ ..... دیگر توقیعات و گفته‌ها
- ۱۲۵ ..... مهزیار یا مازیار
- ۱۲۶ ..... فرزندی دیگر
- ۱۲۶ ..... پاسخ این اشکال
- ۱۲۸ ..... خصوصیات تشرّف ابن مهزیار
- ۱۲۹ ..... پسر مهزیار چند روزی در دیار یار بوده
- ۱۳۱ ..... مراسم تودیع و خداحافظی
- ۱۳۲ ..... توضیح مراسم تودیع
- ۱۳۳ ..... دو غزل
- ۱۳۵ ..... شیکوهای
- ۱۳۶ ..... حدیثی و شعری
- ۱۳۹ ..... کتابنامه
- ۱۴۲ ..... آثار مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ الْأَطْهَارِ وَاللَّعْنَةُ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

جمعه است و هفدهم ماه شعبان. باز توفیق رفیق گردیده و عنایت آن  
عنقاء قاف قدم، زیبا حمام حرم و طاووس بوستان ارم این طایر شکسته  
پروبال را شامل گشته و در مقام نگارش چهاردهمین اثر از سلسله آثار  
متعلق به آن متعلق قلوب و علقه دلها و پیوند سینه‌ها که با نام حدیث  
پیوند دارد، برآمدیم.

هرچند اثر امسال با نوشته سال قبل از جهتی بسیار متفاوت است. و  
آن این که شروع نگارش نامه پار از حایر شریف و حرم محترم حضرت  
سیدالشهداء علیه السلام در شب نیمه شعبان بود. همان شبی که حدیث حضرت  
صادق علیه السلام می‌گوید:

قَلُّوْ تَعْلَمُوْنَ مَا فِيْهَا لَطَالَتْ عَلَيْهِمُ السَّنَةُ حَتَّى تَجِيءَ النَّصْفُ.<sup>۱</sup>

اگر بدانید در زیارت نیمه شعبان امام حسین علیه السلام چه فضیلتی است هر آینه سال بر شما طول می کشد تا نیمه شعبان آینده آید - روزشماری و شب نگری دارید تا شب نیمه شعبان فرارسد.

شب و زیارتی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

در زیارت امام حسین علیه السلام در شب نیمه شعبان اجر و فضل بزرگی است که عقول و اوهام عالمان کامل نیز تاب تحمل و فهم آن را ندارند.<sup>۲</sup>

دوست داشتم که این نوشته هم در چونان حال و هوا و محدوده و فضایی سِمَت نگارش می یافت. ولی با این که مقدمات فراهم آمده بود، میسر نشد. حوادث سخت و رویدادهای تلخی که متأسفانه پیوسته بر مشاهده مشرفه و بقاع متبرکه اولیای حق وارد می آید، اذیت و آزارها، قتل و کشتارها و اختناق و ضیق هایی که در هر جایی به نحوی دوستان شان را زیر پوشش می گیرد، مانع از این مهم گردید.

چاره ای نیست جز این که همه مان با جدّ و جهد بیشتری در مقام دعا برای فرج آن مفرّج الهمّ و کاشف الغمّ و ظهور موفور السرور آن امام عصر و آیت نصر برآییم، که به راستی چاره از دست همه بیرون شده و طیبیان مدّعی، مرض افزا گردیده اند و داعیه داران اصلاح، افسادگر.

دردم نهفته بِنه ز طبیبان مدعی

باشد که از خزانه غیث دوا کنند

گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار

صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند<sup>۱</sup>

و گلایه تنها از بیگانه نیست که از خودی بیشتر، و شکوه تنها از دشمن

نیست که از دوست فراوان‌تر.

من از بیگانگان هرگز ننالم      که هر چه کرد با من آشنا کرد

امید است حق تعالی به خاطر خود او، به احترام شخص او، به اشک

چشم او، به خون دل او، به سوز سینه او، به ناله‌های نیمه شب او، به

سجده‌های طولانی او، به رنگ زرد او، هر چه زودتر امر فرجش را اصلاح

فرماید و به غیبتش خاتمه بخشد و به ما هم لیاقت درک عصر ظهورش را با

عافیت ارزانی دارد و شاهد دولت کریمه‌اش بدارد. آمین یا رب العالمین.

دل منت‌کش من ناز‌نگاهی دارد

ناز‌پرورده دل چشم سیاهی دارد

حاجت از دست نیاید به دعا دل برود

دل من تا به خدا ناله و آهی دارد

لاله تنها نبود در دل صحرا همه شب

همچو مجنون که به خاطر رخ ماهی دارد

طفل گم کرده پدر را نبود محرم راز

طفل عالم به نگاه تو پناهی دارد

همه شب اشک فراقم به سحر می‌گوید

باز فردا دل من دیده به راهی دارد

آن که معشوقه جان است و جهان در ید اوست

بر سرش از ورت عدل کلاهی دارد

روز محشر همه از فرط گنه گریانند

دل «آشفته» به عشق تو گناهی دارد<sup>۱</sup>

جمعه هفدهم شعبان المعظم ۱۴۲۸

۱۳۸۶/۶/۹

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی



منزل نخستین

پسران مهزیار را به

دیوار یار می‌برند

سیر خامه به غیبت صغری رسیده بود و سفر نامه به دوران کوتاه  
استار و رویدادهایی در طول این ۶۹ سال و تشرّفات در این ایّام، که در  
چند اثر گذشته قسمتی از آنها را آوردیم. می‌خواستیم عنان سمند قلم را از  
گردونه غیبت صغری به محدوده غیبت کبری بکشانیم که دو جهت مانع  
این مهم گردید. یکی این که دل راضی نمی‌شود از غیبت کبری بگوید و بشنود  
و بنویسد و بنگرد. آخر غیبت تلخ است و تلخ، و کبرایش تلخ‌تر. پس همان  
به که در صغرایش بمانیم و بنالیم و قدم در کبرایش نگذاریم که باید خون  
بیاریم.

دیگر این که دیگر تشرّفات در طول غیبت صغری روی داده که نانوشته  
مانده و در زیر پوشش قلم در گردونه این مجموعه قرار نگرفته است. از  
جمله آنها تشرّفات پسران مهزیار است که حاوی نکات ارزنده و  
آموزنده فراوان در ابعاد مختلف می‌باشد. لذا بر آن شدیم که این دفتر را به  
این جهت اختصاص بخشیم.

در کتب کهن و متون قدیم و اصیل ما مجموعاً چهار نقل نسبت به  
شرف یابی پسران مهزیار به محضر باهرالنور امام عصر علیه السلام رسیده است

که دو مورد آن را رئیس المحدثین، محمد بن علی بن بابویه قمی، مرحوم صدوق رضوان الله تعالى علیه در کمال الدین آورده، و مورد سوم را طبری امامی در دلائل الامامه نقل نموده، و آخرین آن‌ها را شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه در الغیبه متعرض شده است.

در این تشریفات سخن بسیار است و حرف فراوان، از وحدت و تعدد صاحب تشریف و اتحاد و تکرر شرف یابی و همچنین خصوصیات تشریفات و اشکالات وارده بر آن‌ها و پاسخ آن‌ها. و همین طور مفاد و محتوا و نکات ارزنده و آموزنده‌ای که در بر دارد، که در این فصل به ترجمه اصل تشریفات از سه اثری که اشاره کردیم، می‌پردازیم و جهت اول را در منزل آخرین می‌آوریم و توضیح نکات و مفاد و محتوای آن‌ها را برای منزل میانی می‌نهم.

## نخستین نقل مرحوم صدوق

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ  
بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ مَهْزِيَارٍ.

مرحوم صدوق از محمد بن موسی بن متوکل که از رجال مورد اعتمادی است که شخصیتی چونان علامه حلی در حق او ثقه<sup>۱</sup> گفته است و او را مورد اعتماد و اطمینان معرفی نموده، از عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الإسناد که از مشایخ و بزرگان قم بوده، آن گونه که نجاشی او را این چنین ستوده: شَيْخُ الْقَمِيَّينِ وَ وَجْهُهُمْ<sup>۲</sup> و مرحوم شیخ طوسی تصریح به ثقه بودن او نموده،<sup>۳</sup> از ابراهیم بن مهزیار جریان را نقل نموده. بنابراین واسطه میان مرحوم صدوق و ابن مهزیار صاحب تشرّف، دو نفر هستند که هر دو از رجال مورد اعتماد و شخصیت‌های ممتاز روایت و حدیث‌اند. بر این اساس سند جریان و تشرّف صحیح است و معتبر. باری، ابن مهزیار گوید:

به مدینه رسول خدا [ﷺ] آمدم و در مقام استفسار و جستجو از خاندان و بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام برآمدم. ولی به چیزی دسترسی نیافتم. لذا از مدینه کوچ کردم و رهجویان و پژوهش‌گران به مکه آمدم. در این میان که طواف می‌کردم، چشمم به جوانی

۱- خلاصة الاقوال في علم الرجال ۱۴۹. ۲- رجال النجاشي ۱۵۲.

۳- معجم رجال الحديث ۱۴۰/۱۰.

گندمگون افتاد که زیبایی چهره‌اش آدمی را به شگفت و تعجب وامی‌داشت و بس جمیل و حسن و زیبا و قشنگ به نظر می‌رسید. نگاهی طولانی - و معنی‌دار - به عنوان شناخت و آشنایی به من داشت. من به امید این که از آن چه در جستجویش هستم نشانی بیابم - و به گمشده‌ام راهی پیدا کنم - به او نزدیک شدم و سلام کردم. او هم پاسخ سلام مرا به گرمی و خوبی داد. سپس پرسید: از کدام شهر هستی؟ گفتم: اهل عراق هستم. گفت: از کدام قسمت عراق؟ گفتم: از اهواز. گفت: از ملاقات و دیدارت خوش وقتم؛ مَرَحَباً بِلِقَائِكَ. سپس گفت: آیا در اهواز جعفر بن حمدان حصینی را می‌شناسی؟ گفتم: او را خواندند اجابت کرد و از دنیا رفت. گفت: رحمت خدا بر او باد! چه شب‌های طولانی داشت - در شب‌های بلند شب زنده‌دار بود - و چه قدر اهل خیر و احسان بود. سپس گفت: آیا ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من خودم ابراهیم بن مهزیار هستم. تا مرا شناخت با من معانقه کرد و مدتی مرا در آغوش گرفت. سپس گفت: مَرَحَباً بِكَ یا ابا اسحاق، خوش آمدی ای ابا اسحاق - کنیه ابراهیم بن مهزیار ابا اسحاق بوده که به عنوان احترام او را با کنیه مورد خطاب قرار داده.

سپس گفت: آن علامت و نشان و وسیله شناخت و ارتباط که میان تو و حضرت ابی محمد، حسن بن علی علیه السلام بود، چه کردی؟ گفتم: گویا مقصودت آن انگشتری است که خداوند از آن آقای پاک و طیب نصیب و روزی من نموده؟ گفت: آری، چیزی غیر از آن اراده نکرده‌ام. آن انگشتر را بیرون آوردم و به دست او دادم. وقتی



چشمش به آن خاتم افتاد - آن خاتمی که روزی در دست پسر خاتم الانبیاء و پدر خاتم الاوصیاء بوده - شروع کرد به گریه و بوسیدن انگشتر. سپس نوشته آن انگشتر را خواند: یا الله یا محمد یا علی. سپس گفت: پدرم فدای آن دستی باد که مدت‌ها این خاتم در آن دست جلوه و خودنمایی داشت. گفتگوهای متفرقه و سخنان بسیاری میان ما رد و بدل شد، تا آن که گفت: ای ابو اسحاق، به من بگو مهم‌ترین امری که پس از انجام حج در جستجوی آن هستی، چیست؟ گفتم: سوگند به [جان] پدرت، چیزی در نظر ندارم و پی‌گیر امری نیستم مگر مطلبی که می‌خواهم از تو جويا شوم و سؤال کنم. گفت: از هرچه می‌خواهی بپرس که برای تو این شاء الله شرح خواهم داد.

گفتم: آیا از خاندان حضرت عسکری و بازماندگان ابی محمد علیه السلام چیزی می‌دانی و خبری داری؟ گفت: آری به خدا سوگند، من نور را در جبین محمد و موسی، دو پسر حسن بن علی علیه السلام می‌شناسم. مضاف بر این که من رسول و فرستاده آنان نزد تو هستم که تو را از امر آنان باخبر سازم. اگر لقاء و دیدار آنان محبوب توست و تبرک جویی از آنان خواسته و مقصود تو، با من کوچ کن که باید به طائف برویم. ولی باید این امر را از آنان که با تو هستند، مخفی بداری.

ابراهیم بن مهزیار گوید: من همراه او به طرف طائف رفتم و از میان ریگ‌زارها گذشتم تا به صحرائی رسیدم. خیمه‌ای موئین که بر بالای تل ریگی نصب بود، در نظرم نمودار شد، به طوری که آن محدوده از تالو و درخشش آن خیمه روشن بود. آن فرستاده پیش از من بر

آنان وارد شد و بر آنان سلام نمود و آمدن مرا به عرض شان رسانید. یکی از آنان که بزرگ‌تر بود، بیرون آمد. م ح م د بن الحسن رضی الله عنه، نوجوانی که هنوز مو بر صورتش نرویده بود. رنگ چهره‌اش باز بود. پیشانی‌اش گشاده و میان دو ابرویش فاصله بود. صورتی گرد و زیبا داشت. بینی‌اش بلند و برآمده بود که خمیدگی داشت و به شاخه درختی خوش بو می‌ماند. صفحه پیشانی‌اش گویا ستاره‌ای روشن بود و بر گونه راستش خالی بود که گویا قطعه مشکی است که بر روی نقره قرار گرفته، و موهایش تا نرمه گوشش را فرا گرفته بود.

زنی و هیئت و قیافه و حالتی داشت که دیده کسی کامل‌تر و زیباتر و جامع‌تر و موزون‌تر و با سکینه و آرامش‌تر و با شرم و حیاطر از او ندیده. چشمم که به او افتاد، به سویش شتافتم و سر تا قدمش را غرق بوسه ساختم. به من فرمود:

مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ! خوش آمدی ای ابا اسحاق.

هرچند شرح و توضیح تشرّف را برای منزل بعد نهاده‌ایم، ولی چه کنم؟ از کنار بعض جملات نمی‌شود به آسانی گذشت.

پسر مهزیار که هستی؟ کجا هستی؟ چه می‌بینی؟ چه می‌شنوی؟ چرا در لحظه دیدار آن جمال خدایی و آیت کبریایی جان‌ندادی؟ چرا در موقع شنیدن جمله مرحباً بک، قالب تهی نکردی؟

حجّت خدا به تو می‌گوید: خوش آمدی! نمی‌دانم در این نیمه شب اشک شوق بریزم یا آب حسرت بیارم و یا فغان از محرومیت بدارم؛ به پسر مهزیار مرحباً بک فرموده‌اند، سهم ما هم این است که پس از گذشت

بیش از هزار و صد سال با اشک چشم مرحباً بکی که او شنیده، رقم بزیم و  
شما هم با آه و فسوس بنگرید و بخوانید.

آری، مَرَحِباً بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاق! خوش آمدی ای ابا اسحاق.  
پسر مهزیار، آخر ما هم دلی داریم، ما هم امیدی داریم، ما هم تمنا و  
آرزویی داریم!

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی  
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی  
به ره تو بس که نالم ز غم تو بس که مویم  
شده‌ام ز ناله نایی شده‌ام ز مویه مویی  
همه خوش از آن که مطرب بزند به تار چنگی  
من از آن خوشم که چنگی بزنم به تار مویی  
چه غم ار که راه یابد سوی آب تشنه کامی  
چه شود که کام جوید ز لب تو کام جویی  
چه شود که از ترخم دمی ای سحاب رحمت  
من خشک لب هم آخر ز تو ترکم گلویی<sup>۱</sup>

بگذریم. خوشا به حال تو ای ابا اسحاق، ای پسر مهزیار که کسی که  
خدا پس از ولادت در سرادق عرش به او مرحباً بک گفته است<sup>۲</sup>، به تو  
مرحباً بک گفته.

۱- دیوان فصیح الزمان شیرازی، روضة رضوان ۵۳.

۲- اثبات الوصیة ۲۰۲.

خوش آمدی ای ابا اسحاق، همانا [گذشت] روزها دیدار نزدیک تو را به من وعده می‌داد. با دوری دار و مسکن و فاصله مزار و دیدار، پیوسته صورت تو در نظرم بود [به طوری که] گویا از دیدار و گفتار با یکدیگر خالی نبوده‌ایم. و من پروردگارم را که ولی حمداست، سپاس می‌گویم که دیدار تو را فراهم آورد و اشتیاق ملاقات را به سرانجام رساند. گفتم: پدر و مادرم به فدایت، از آن روزی که آقایم حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت نمود من پیوسته جویای شما بودم و شهر به شهر می‌گشتم، ولی درها به روی من بسته بود تا خداوند بر من منت نهاد و به کسی که مرا به شما برساند، رهنمون شد. پیوسته شکر و سپاس حق را بر این نعمت دارم...

آن گاه مرا به کناری برد و فرمود: همانا پدرم که سلام بر او باد، با من عهد بست و پیمان استوار ساخت که مخفی‌ترین مکان‌ها را محل زندگی‌ام بدارم و دورترین جاها را برای پنهان داشتن امرم برگزینم تا جا و مسکنم از گزند گمراهان و رانده شدگان مصون و محفوظ بماند. لذا در بلندی‌های ریگ‌زارها و زمین‌های بایر دوردست سکنی گرفته‌ام تا مدت سرآید و امر فرا رسد و جزع و بی‌تابی برطرف گردد. آن وجود مقدس - پدرم - از خزائن حکمت و اسرار علم و معرفت برای من حقایقی آشکار کرد که اگر جزئی از آن را برای تو بازگو نمایم از همگان بی‌نیاز گردی.

بدان ای ابا اسحاق، پدرم که سلام بر او باد، به من فرمود: پسر جان همانا خداوند جلّ ثنانه پیوسته اطراف و اطباق زمین و اهل جدّ و جهد و کوشش و ساعیان در عبادت و طاعتش را بدون حجت

نگذارده که به وسیله او برتری جویند، و برای آنان امام و پیشوا قرار داده که به او اقتدا کنند و از سنت و روش و منهاج و مسیر او پیروی نمایند، و امیدوارم ای پسر جان، تو یکی از آنان باشی که خداوند تو را برای نشر و گسترش حق و پیچیدن و از بین بردن باطل و اعلاء و سربلندی دین و آیین و خاموش کردن ضلالت و گمراهی آماده و مهیا نموده.

بر تو باد ای پسر جان که ملازم مخفی گاه‌های زمین باشی و دورترین مکان‌ها را جويا باشی؛ زیرا هر کدام از اولیای خدا عزّ و جلّ دشمنی دارند که در مقام کوبیدن و ضدیت و مخالفت و منازعه با او بر می‌آیند تا مجاهده با اهل نفاق و ارباب الحاد فرض و لازم آید. این امر تو را به وحشت و اندازد.

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَ الْإِخْلَاصِ تُرِيعُ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ إِلَى أَوْكَارِهَا.

- آن قدر جملات شیرین است و عبارتها دل ربا که نمی‌توانم بعضی از جملاتش را نیاورم. از جمله همین عبارت -

و بدان همانا دل‌های اهل طاعت و اخلاص و قلوب مطیعان و مخلصان کنده شده و به سوی تو پر کشیده و شوق و اشتیاق به سوی تو دارد چونان پرندگانی که مشتاق آشیان خود هستند.

و آنان جمعی می‌باشند که مردم آنان را هم راز با ذلت و استکانت می‌بینند و کوچک و کم و پست و حقیر می‌شمرند، درحالی که آنان نزد پروردگار، خوبان و پاکان، عزیزان و بزرگوارانند. ظاهرشان آنان را صاحبان نیاز و ارباب احتیاج نشان می‌دهد، درحالی که اهل قناعت و



اعتصام هستند. دین را درست فهمیده‌اند و از باطن و واقع آن آگاهند و کمک و یاور دین هستند. خداوند آنان را بر تحمل ظلم در این سرا اختصاص بخشیده تا در دارالقرار و دیگر سرا به عزتی بس گسترده و پهناور نائل آیند، و آنان را با خلق و خوی صبر و بردباری سرشته تا بهترین عاقبت و کرامت واپسین نصیبشان گردد.

پسرانم، باقبس و شعله‌ای از نور صبر فراروی آن چه بر تو وارد می‌شود قرار گیر تا به آن چه خداوند برای تو خواسته و ساخته بررسی. در آن چه بر تو وارد می‌آید عزت را شعار خود بدار تا به آن چه مایهٔ حمد و سپاس است نائل آیی. گویا ای پسر جان، تأیید و نصرت خداوند فرارسیده و مایهٔ مجد و عظمت فراهم آمده، و گویا پرچم‌های زرد و بیرق‌های سفید در فاصلهٔ میان زمزم و حطیم در اطرافت به اهتزاز درآمده، و گوئیا امور تو با بیعت‌های متعدد پی‌درپی و دوستی‌های خالص و بی‌شائبه، چونان گردن‌بندی که با دو رشته محکم شده، منتظم گردیده، و دست‌ها در کنار حجرالاسود برای بیعت به دستت خورده.

جمعی از پاکان و کاملان به پناه تو آمده و سر بر آستانت ساییده‌اند؛ کسانی که خداوند طهارت مولد و نفاست سرشت به آنان بخشیده - حلال زادگان و اصیلان و شریفان - و دل‌هاشان را از آلودگی نفاق پاک و منزّه گردانده و قلوب‌شان را از رجس و پلیدی شقاق مهذب و پاکیزه ساخته و نرمش و پذیرش در برابر دین به آنان ارزانی داشته باشد جمعی که سرشت و طبیعتشان با عدوان و ستم سازش ندارد و چهره‌هاشان برای قبول و پذیرش حق واضح و آشکار است و

شاخه‌های درخت وجودشان از فضیلت شاداب و پر بار. جویای دین حق و اهل حق هستند. آن گاه که ارکان آنان قوت یافت و پایه‌های آنان محکم و قوی گردید با کمک و یاری آنان طبقات و گروه‌هایی از امم به امام رو آورند و در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگش در اطراف دریاچه طبریه پراکنده و منتشر گشته، در مقام بیعت با تو برآیند. در این هنگام صبح حق آشکار گردد و ظلمت باطل از میان برود و خداوند به وسیله تو طغیان را بشکند و معالم و نشانه‌های [ از بین رفته ] دین را برگرداند، و به وجود تو آفاق استقامت گیرد و صلح و سلامتی و رفق و سازگاری پابرجا شود؛ آن سان که طفل در گهواره آرزو کند ای کاش بتواند به سوی تو پرکشد و به پا خیزد و حیوانات وحشی اگر توانند، به سویت راه یابند.

اطراف جهان به وسیله تو از سرور و شادمانی به جنبش آید، و شاخه‌های عزت و شادی بر سرت سایه افکند، و پایه‌های حق در جایگاه خودش استوار گردد و گریخته‌های دین به آشیانش برگردد - آتشی که آتش افروزان به آشیان دین حق و احکام و دستورات و تعالیم و معارف آن زده بودند، موجب شده که آن پرندگان زیبای خوش خط و خال و شکسته پر و بال هر کدام به سویی پرکشند و بروند و فرار را بر قرار ترجیح دهند و چون آن وجود مقدس بیاید همه آن پرندگان پرکشند و به سوی او برگردند و در آشیان دین آشیانه گیرند - و ابرهای ظفر و سحاب پیروزی و نصر پیوسته بر تو بیارد. همه دشمنان را نابود و سرکوب سازی و همه دوستان را نصرت و یاری بخشی. و در زمین جبار و ستمگر و منکر و

کوچک‌شمار حقی باقی نماند و عیب‌جو و دشمن و معاند و کینه‌توزی یافت نشود. و هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او بس است. همانا خداوند امرش را به سرانجام رساند و برای هر چیزی قدر و مقدار و مدت و زمانی قرار داده است.

- پس از آن که این حقایق را آن وجود مقدس از پدر بزرگوارش برای پسر مهزیار نقل نمود فرمود: - ای ابا اسحاق این مجلس و گفتمان نزد تو مخفی و پنهان ماند - و آن را برای کسی آشکار نسازی - مگر اهل تصدیق و اخوان و دوستان صادق در دین.

آن گاه که نشانه‌های ظهور و تمکن برای تو ظاهر و آشکار شد با دوستان از نصرت و یاری ما کوتاهی مکن و به منار یقین و ضیاء مصابیح دین شتاب گیر تا به رشد و سعادت برسی این شاء الله.  
ابراهیم بن مهزیار گوید:

مدتی در آن جا ماندم تا آن چه باید به برادرانم برسانم فرا گیرم از علائم واضح و آشکار و احکام نورانی و روشن‌گر. ماندم تا گیاه‌های روئیده در سینه‌ام را از آن ذخائر که خداوند در طبع آن وجود مقدس نهاده، سیراب و شاداب سازم، و از آن طرفه‌ها و تازه‌ها هدیه و ارمغان ببرم. تا آن که بیم و ترس بر من عارض شد از اهل و کسانم که در اهواز باقی گذارده‌ام، به خاطر طولانی شدن سفر و خبر نداشتن آنان از من - نکند این طول سفر و بی‌خبری آنان موجبات ناراحتی آنان را فراهم سازد - لذا در مقام استیذان و رخصت جویی برای مراجعت و بازگشت برآمدم و به آن وجود مقدس عرض کردم: چه قدر سینه‌ام از فرقت و جدایی و هجر و دوری شما در وحشت و

اضطراب است و چه گونه به سبب کوچ از این سرزمین‌ها و رفتن از این دیار، جرعه جرعه خشم و غیظ می‌نوشم.

- درهرحال - اذن رفتن دادند و رخصت کوچیدن، و دعای خیرشان را بدرقهٔ راهم نمودند؛ دعایی که برای من و نسل و خویشانم ذخیره باشد. *ین شاءالله.*

آن گاه که ساعت رفتن فرا رسید و آمادهٔ بازگشت گردیدم صبح‌گاهی برای وداع و خداحافظی و تجدید عهد و دیدار به حضور باهرالنورش شتافتم و بیش از پنجاه هزار درهمی که داشتم به محضرش تقدیم داشتم و از آن حضرت خواستم که بر من منت بگذارند و به قبول آن مرا سرفراز گردانند. تبسمی نمودند و فرمودند:

*یا ابا اسحاق اِشْتَعِنُ بِهٖ عَلٰی مُنْصَرَفِكَ.*

ای ابا اسحاق این اموال را کمک خرج بازگشتت قرار ده؛ زیرا راه دور است و بیابان‌هایی فرا رو داری.

و از این که ما از این اموال اعراض کردیم و نپذیرفتیم محزون و غمین مباش؛ زیرا سپاسش را نسبت به تو می‌آوریم و آن را در جایگاه قبول و پذیرش نزد خود می‌داریم و متذکر آن هستیم - که تو در مقام اعطاء بیش از پنجاه هزار درهم به ما برآمدی - خداوند به تو در آن چه مرحمت نموده برکت ارزانی دارد و لطف و احسانش را نسبت به تو پایدار بدارد و بهترین پاداش نیکوکاران را برای تو رقم زند و برترین بازتاب طاعت‌پیشگان را به تو مرحمت فرماید. همانا فضل و بخشش از آن اوست و از ناحیهٔ اوست و از خداوند مسألت دارم که تو را با بهترین حظ و بهره و سلامتی و غبطه با آسایش و

آرامش بدون مشکل و سختی مسیر و راه به اهل و اصحابت برساند و دچار حیرت و سرگردانی نگرداند، و تو را به او می‌سپارم. و از او می‌خواهم که تو را ضایع نگذارد و پیوسته تو را مشمول منت و لطفش بدارد. *این شاء الله.*

ای ابا اسحاق، خداوند ما را به لطف و احسانش قناعت و بی‌نیازی بخشیده و ما را از معاونت و کمک اولیا و دوستان مصون و محفوظ داشته مگر از اخلاص در نیت و خلوص در نصیحت و خیرخواهی و محافظت بر آن چه پاک‌تر و باقی‌تر و ذکر و یادش برتر و بالاتر باشد. - ما نیاز به کمک کسی نداریم مگر آن که آنان با اظهار کمک و معاونت بخواهند صدق و اخلاص خود را نشان دهند و به اجر و ثواب باقی برسند.

پسر مهزیار گوید: از دیار یار برگشتم در حالی که حمد خدای عزوجل را بر این رهنمونی و ارشاد به جای می‌آوردم - و سپاس او را بر این لطف و مرحمت می‌گزاردم - و عالم و آگاه به این حقیقت بودم که هر آینه خداوند دینش را از حجت واضح و آشکار و امام قائم و پابرجا خالی نمی‌گذارد. این جریان را برای زیادی بصیرت و فزونی بینش ارباب یقین نقل نمودم که آنان ذریه طیبه را بشناسند، و مقصودم از نقل جریان اداء امانت و رساندن آن چه برایم آشکار شده بود بود تا خداوند قوت عزم و نیروی اراده و پشت‌کارداری و اعتقاد و عصمت و پایداری اهل این آیین صحیح و دین درست را مضاعف گرداند و خداوند هر کس را بخواهد به صراط مستقیم رهنمون گردد.<sup>۱</sup>

۱- کمال الدین ۴۴۵ باب ۴۳ حدیث ۱۹، بحارالانوار ۳۲/۵۲.



## دومین نقل مرحوم صدوق

مرحوم صدوق گوید: برای ما حدیث کرد ابوالحسن علی بن موسی بن احمد - که با پنج واسطه به موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد - گفت: در کتاب پدرم یافتیم که از محمد بن احمد طوال نقل کرده بود، و او از پدرش، و پدرش، احمد طوال از حسن بن علی طبری، از ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن مهزیار که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت: شنیدم از جدم علی بن ابراهیم بن مهزیار که می‌گفت:

در بستر خوابیده بودم که ناگهان در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید: حَجِّ؛ فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ. حج بگذار که همانا به دیدار صاحب زمان و امام عصرت - که صلوات و سلام خدا بر او باد - نایل خواهی آمد.

علی بن ابراهیم گوید: شاد و مسرور بیدار شدم و پیوسته مشغول نماز بودم تا عمود صبح سینه‌افق را شکافت و من از نماز فارغ گشتم. از خانه بیرون آمدم تا از کاروان‌های حج پی‌جوییم. با جمعی که عازم حج بودند، دیدار نمودم و با اولین گروه بیرون رفتم. و پیوسته با آنان بودم و مقصودم رفتن به کوفه بود. وقتی به کوفه رسیدم از مرکبم فرود آمدم و آن چه همراه داشتم به افرادی که مورد اطمینانم بودند، سپردم و در مقام تفحص از خاندان حضرت عسکری علیه السلام برآمدم. ولی هر چه جستجو کردم نه اثری یافتیم و نه خبری شنیدم، لذا با

اولین قافله که عازم مدینه بودند، از کوفه بیرون رفتیم. وقتی به مدینه رسیدیم بلافاصله پیاده شدم و متاعم را به دوستان مورد اعتماد سپردم. و در مقام پی‌جویی برآمدم. ولی باز هم نه اثری دیدم و نه خبری شنیدم. و پیوسته تفحص و جستجویم را در مدینه ادامه می‌دادم تا این که مردم عازم مکه شدند. با آنان از مدینه بیرون رفتیم. وقتی به مکه رسیدیم از مرکبم فرود آمدم و جا و مسکنم را مقرر ساختم. و اعمال عمره‌ام را به جا آوردم.

از رحل و مسکنم برای پی‌گیری از آل ابی محمد و دودمان حضرت عسکری علیه السلام بیرون آمدم ولی باز هم نه اثری یافتیم و نه خبری شنیدیم.

پیوسته میان بیم و امید بودم و در فکر و اندیشه کارم و عتاب و سرزنش خودم. به من در خواب وعده دیدار دادند ولی راه به جایی نبردم. شاید شایسته نیستم. نیمه شب بود و در مسجدالحرام نشسته بودم در انتظار این که خانه خلوت شود طوافی بیاورم و در آن طواف از خداوند بخواهم که مرا به آرزویم برساند. در این میان که کعبه خلوت شد و برای طواف برخاستم، ناگهان به جوانی نمکین خوش بو که بُردی به کمر و بُردی بر دوش داشت و گوشه آن را بر دوش افکنده بود روبه‌رو گشتم. از او هیبت و بیم گرفتم. به من نگاهی کرد و گفت: کیستی و از کجایی؟ گفتم: از اهوازم. گفت: آیا در اهواز ابن‌الخضیب را می‌شناسی؟ گفتم: خدایش رحمت کند، دعوتش کردند اجابت نمود. از دنیا رفت و به دیگر سراثتافت. گفت: خدا او را رحمت کند. همانا روزها روزه بود و شبها بیدار، قرآن تلاوت

می‌کرد و ولایت ما را داشت. سپس گفت: آیا در اهواز علی بن ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: این من خودم هستم. گفت: أَهْلًا وَسَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ. خوش آمدی ای ابوالحسن خوش باش و راحت باش - کنیه علی بن ابراهیم بن مهزیار ابوالحسن بوده که به عنوان احترام به کنیه از او یاد نموده‌اند - سپس گفت: آیا آن دو خالص را می‌شناسی؟ گفتم: آری. گفت: کیانند؟ گفتم: محمد و موسی. سپس گفت: آن علامت و نشانه‌ای که میان تو و حضرت ابی‌محمد، حسن بن علی علیه السلام بود چه کردی؟ گفتم: همراه من است. گفت: بیرون آر و به من عرضه بدار. آن انگشتر زیبا را که بر نگین آن دو کلمه محمد و علی منقوش بود، بیرون آوردم و به دستش دادم. تا چشمش به آن افتاد مدتی گریست و ناله‌اش بلند شد و پیوسته می‌گفت:

رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَقَدْ كُنْتُ إِمَامًا عَادِلًا ابْنَ أُيُتَّةٍ وَ أَبَا إِمَامٍ  
أَسْكَنَكَ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

خدایت رحمت کند ای ابی‌محمد، سوگند همانا تو امام عادل بودی  
فرزند امامان و پدر امام، خداوند تو را در بالاترین فردوس - و  
عالی‌ترین مقام و جایگاه بهشت - با پدران بزرگوارت که بر آنان درود  
باد، بدارد.

سپس گفت: ای ابوالحسن، به جایگاه و مسکنت برگرد و آماده سفر  
باش تا وقتی ثلث شب گذشت و دو سوم آن باقی بود به ما ملحق شو  
که به آرزو و مرادت خواهی رسید.

ابن مهزیار گوید: به محلّ اسکانم برگشتم و پیوسته در فکر و اندیشه بودم - راستی خوابم یا بیدار؟ چه بود و چه شد؟ که بود و چه گفت؟ - در هر حال برخاستم کارهایم را سر و صورتی دادم و مرکبم را آماده نموده سوار شدم و در دامنه‌ها می‌رفتم تا به درّه‌ای رسیدم که ناگهان دیدم آن جوان - همان جوان نمکین که او را درطواف دیده بودم - در آن جا ایستاده و می‌گوید:

أَهْلًا وَسَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، طُوبَى لَكَ، فَقَدْ أُذِنَ لَكَ.

خوش آمدی، خوش باش و راحت باش ای ابالحسن، خوشا به حالت که به تحقیق به تو اجازه شرفیابی داده شد.

او می‌رفت و من هم همراه او می‌رفتم تا از عرفات و منی مرا عبور داد و به پایین کوه طائف رسیدیم. سپس به من گفت: ای ابالحسن فرود آی و آماده نماز شب شو. او پیاده شد من هم فرود آمدم و از نافله شب فارغ شدیم. سپس به من گفت: نماز صبحت را بخوان و موجز بگذار. من هم نمازم را مختصر خواندم - که ظاهراً مقصود این است که بعد از نماز به تعقیبات مفصله نپرداز؛ چون راه در پیش است - او هم سلام نمازش را داد و صورتش را به خاک گذارد. سپس سوار شد و مرا هم امر به رکوب نمود. سوار شدم. او می‌رفت و من هم با او می‌رفتم تا به بالای کوه رسیدیم. به من گفت: بنگر آیا چیزی می‌بینی؟ دقت کردم بقعه‌ای در فضای سرسبز و خرم پر از سبزه و گیاه نمودار بود. گفتم: ای آقای من بقعه‌ای سرسبز و خرم مشاهده می‌کنم. سپس گفت: آیا بر بلندای آن بقعه چیزی می‌بینی؟ دقت

کردم چشمم به تل ریگی افتاد که بر فراز آن خانه‌ای موین بود و خیمه‌ای از شعر تالو داشت و می‌درخشید. به من گفت: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری، چنین و چنان مشاهده می‌کنم. گفت:

طِبُّ نَفْسًا وَ قَرُّ عَيْنًا؛ فَإِنَّ هُنَاكَ أَمَلٌ كُلُّ مُؤْمِلٍ.

دلت پاک باد و دیده‌ات خنک و روشن باد، همانا در آن جا آرزوی هر آرزومندی است. سپس به من گفت: با من بیا. او می‌رفت و من هم با او می‌رفتم تا به پایین آن بلندی رسیدیم. به من گفت: فرود آی. این جا جایی است که هر بلندی پست و هر سختی سهل می‌شود. او پیاده شد و من هم فرود آمدم. به من گفت: پسر مهزیار، مهار ناقه‌ات را رها کن. گفتم: آن را به که بسپارم؟ این جا کسی نیست. گفت:

إِنَّ هَذَا حَرَمٌ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا وَوَلِيٌّ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَوَلِيٌّ.

همانا این جا حرمی است که جز ولی در آن درنیاید و جز ولی از آن بیرون نرود. این جا حرم امن و امن واقعی حق تعالی است و حقیقت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. ناقه‌ام را رها کردم. آن جوان می‌رفت و من هم با او می‌رفتم، تا نزدیک خیمه رسید. بر من پیشی گرفت و به من گفت: این جا بایست تا به تو اذن ورود دهند. دیری نپایید بیرون آمد و گفت:

طوبى لَكَ، قَدْ أُعْطِيتَ سُؤْلَكَ.

خوشا به حالت، به مقصودت رسیدی و به مرادت نایل آمدی و خواسته‌ات داده شد.

پسر مهزیار گوید:

فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَيَّ نَمَطٍ عَلَيْهِ نَطَعُ أُدِيمٍ  
أَحْمَرَ مُتَّكِيٌ عَلَيَّ مِسْوَرَةَ أُدِيمٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ.

بر آن وجود مقدس که صلوات خدا بر او باد، وارد شدم در حالی که بر  
نمدی که بر آن، زیراندازی چرمین و سرخ رنگ پهن بود، نشسته بود  
و بر پشتی از چرم تکیه داده بود. به آن حضرت عرض سلام کردم  
پاسخ فرمودند و جواب سلامم را دادند. با گوشه چشم او را نگاه  
می‌کردم و زیر چشمی جمالش را چنین شاهد بودم:

فَرَأَيْتُ وَجْهَهُ مِثْلَ فَلَقَةِ قَمَرٍ لَا بِالْخَرَقِ وَلَا بِالثَّرَقِ وَلَا بِالطُّوِيلِ الشَّامِخِ  
وَلَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ، مَمْدُودُ الْقَامَةِ صَلْتُ الْجَبِينِ أَرْجُ الْحَاجِبِينَ أَدْعَجُ  
الْعَيْنَيْنِ أَقْنَى الْأَنْفِ سَهْلُ الْخَدَّيْنِ، عَلَيَّ خَدُّهُ الْأَيْمَنِ خَالٌ.

چون ماه پاره‌ای می‌درخشید - در خلق و خلق موزون و معتدل بود -  
نه درشتی داشت نه سبکی، نه بلند می‌نمود نه کوتاه، قامتی صاف و  
کشیده داشت. پیشانی‌اش باز بود، ابروانی باریک داشت. سیاهی  
چشمانش بسیار سیاه بود و سفیدی دیدگانش بسیار سفید می‌نمود، و  
بر بینی‌اش قوسمانندی نمودار بود. گونه‌هایش کم گوشت و بر گونه  
راستش خالی بود.

تا او را دیدم عظم در نعت و توصیفش دچار حیرت شد. به من فرمود:  
ای پسر مهزیار، دوستانت را در عراق در چه حالی پشت سر گذاردی؟  
عرض کردم: در سختی بسیار و شرّ و فساد فراوان که شمشیرهای  
بنی شیبان - بنی العباس - پی‌درپی بر آنان فرود می‌آمد. فرمود:  
خدا آنها را بکشد - بنی العباس و خلفای جور را از بین ببرد - کجا

می‌روند؟ گویا می‌نگرم که آنان در خانه‌هاشان کشته می‌شوند و عذاب پروردگارشان پیوسته آنان را در بر می‌گیرد. گفتم: ای پسر رسول خدا، آن چه فرمودید کی محقق می‌شود؟ فرمود: آن زمان که جمعی بی‌بهرگان از دین که خدا و رسول از آنان بری و بیزارند، میان شما و راه کعبه فاصله شوند و نگذارند حج مشرف شوید، و سه روز سرخی در آسمان پدید آید که در آن، عمودهایی چون عمودهای نقره نمودار باشد، و سروسی - یا شروسی - از ارمنیه و آذربایجان خروج کند و مقصودش رسیدن به پشت ری باشد؛ همان کوه سیاه که در کنار کوه سرخ است و چسبیده به جبال طالقان است. و میان او و مروزی جنگی سخت و طولانی روی دهد که کودکان در آن واقعه و حادثه بزرگ شوند و بزرگان در آن پیر گردند، و میان آنان قتل و خون‌ریزی روی دهد. در آن حال امید داشته باشید که او به زوراء بغداد آید و در آن جا درنگ نکند تا به عرصه و صحنه و یا دینور و نهاوند درآید، و از آن جا به واسط عراق آید و یک سال یا کمتر در آن جا توقف کند. سپس به کوفه آید و میان آنان در فاصله نجف و حیره درگیری شدیدی رخ دهد که عقل‌ها دچار حیرت گردد. در آن هنگام هر دو گروه هلاک گردند و خداوند بازماندگان را درو کند. سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾<sup>۱</sup>

امر ما - عذاب ما - آنان را فرا گیرد در شب یا روز. پس آنان را درو کنیم آن سان که گویا دیروز - و در گذشته - اقامتی در این جا نداشته‌اند.

گفتم: ای آقای من، ای پسر رسول خدا، امر چیست؟ - که در این آیه شریفه خداوند فرمود: *أَتَاهَا أَمْرُنَا*، امر ما آنان را بیاید - فرمود: *نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَجُنُودُهُ*. ماییم امر خدا و لشکر خدا - ی *عَزَّوَجَلَّ*. گفتم: ای آقای من، ای پسر رسول خدا، *حَانَ الْوَقْتِ*، آن وقت رسیده؟ - وقت ظهور و قیام، و یا ظهور و بروز علائم و نشانه‌ها - فرمود:

﴿وَأَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ قیامت نزدیک است و ماه شکافته شد.<sup>۱</sup>

۱- کمال الدین ۴۶۵ باب ۴۳ حدیث ۲۳، بحار الانوار ۴۲/۵۲.



## نقل مرحوم شیخ طوسی

مرحوم شیخ طوسی گوید: خبر دادند به ما جمعی از تلعکبری، که او نقل نموده از احمد بن علی رازی، و او از علی بن الحسین، از مردی از اهل قزوین که اسمش را ذکر نکرده، از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی که او گفت:

وارد شدم بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی و از او از آل ابی محمد - دودمان و بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام - جویا شدم. گفت: ای برادر، از امری بس بزرگ پرسیدی. من بیست سفر حج مشرف شدم و در تمام آن سفرها جوای دیدار امام علیه السلام بودم ولی راهی نیافتم - تا آن که سرانجام - شبی در خواب شنیدم کسی گفت: خداوند به تو رخصت حج داده است. نفهمیدم شب را چه گونه به صبح آوردم و پیوسته در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودم. کارهایم را سر و صورتی دادم و به مدینه آمدم و در آن جا جوای خاندان حضرت عسکری علیه السلام شدم. ولی نشانی نیافتم. از مدینه به طرف مکه رفتم و چند روزی در جُحفه ماندم و به غدیر که در چهار میلی - هشت کیلومتری - جُحفه است، رفتم و در مسجد آن جا نماز خواندم و صورت به خاک گذاشتم و در مقام دعا و مسألت و ابتهال و ضراعت برآمدم که به مقصود نایل آیم. از آن جا به عَسفان رفتم و پیوسته طی طریق می نمودم تا به مکه رسیدم. چند روزی ماندم و به طواف و اعتکاف پرداختم. تا در آن میان شبی از شبها به جوانی

خوش‌رو، خوش‌بو که آثار بزرگی و منش از راه رفتنش هویدا بود و در اطراف بیت طواف می‌کرد، برخورددم. دلم به او متمایل شد. به طرفش رفتم و جویای دیدارش شدم. گفتم: از کجایی؟ گفتم: از اهواز. و سراغ [ابن] الخضیب را از من گرفت. خبر وفاتش را دادم. برای او طلب رحمت نمود و گفت:

فَمَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَتَهُ وَأَكْثَرَ تَبْتُلُهُ وَأَغْزَرَ دَمْعَتَهُ.

چه شب‌های طولانی داشت و چه قدر اهل دعا و عبادت بود و چه چشم پرآبی داشت! سپس به من گفتم: علی بن ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟ خود را معرفی کردم، به من تحیت گفت و جویای علامت و نشانه میان من و حضرت عسکری علیه السلام شد. آن انگشتر را به او نشان دادم. تا آن را مشاهده نمود نتوانست خود را نگه دارد و دیدگانش پرآب شد و با صدای بلند گریست به طوری که تن‌پوشش تر شد. سپس گفتم: ای پسر مازیار الان به تو اذن دادند، به رحل و مسکنت برگرد و آماده رفتن شو. آن گاه که شب پوستینش رابه تن گرفت و مردم را در ظلمت و تاریکی خود فرو برد، به شعب بنی عامر بیا که مرا در آن جا خواهی دید. آن چه گفته بود انجام دادم، و چون به شعب رسیدم او را در آن جا دیدم. مرا صدا زد. پیش رفتم، سلام کردم و با هم به راه افتادیم و گفتگو می‌کردیم تا از کوه‌های عرفات و منی گذشتیم. فجر اول طالع شده بود که در میان کوه‌های طائف بودیم. امر کرد برای نماز شب بایستیم و دستور خواندن وتر داد. و این فائده‌ای بود که از او بردم. سپس امر به سجده و تعقیب نماز

نمود. از نماز فارغ شد. سوار شد و مرا هم امر به رکوب نمود. رفتیم تا به بلندی‌های طائف رسیدیم. گفت: آیا چیزی مشاهده می‌کنی؟ گفتم: آری، تلی از ریگ که بر فرازش خانه‌ای از موسی و از خانه نور ساطع است. آن خانه را که دیدم دلم آرام گرفت. به من گفت:

هُنَاكَ الْأَمَلُ وَالرَّجَاءُ. هَمَّةٌ أَرْزُو وَ أَمِيدُ أَنْ جَاسْت. پیوسته با او می‌رفتم تا به جایی رسیدیم و دستور پیاده شدن داد و گفت: جایی است که هر صعب و سختی پست و ذلیل، و هر جبار و گردن‌فرازی سرافکننده و خاضع می‌گردد. سپس فرمان رها کردن مهار ناقه‌ام را داد و گفت:

حَرَمُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ.

این جا حرم قائم علیه السلام است که در آن جز مؤمن درنیاید و از آن جز مؤمن بیرون نرود. نزدیک خیمه رسید. سبقت گرفت و برای من رخصت جست. بیرون آمد و گفت: أُدْخِلُ هُنَاكَ السَّلَامَةَ. داخل شو که همه سلم و سلامتی این جاست. داخل خیمه شدم. ناگهان چشمم به آن وجود مقدس افتاد -

در توصیف خود آن قدر عبارات شیرین و جذاب آورده که انسان نمی‌تواند از آن‌ها بگذرد و اصل عبارت را نیاورد. آخر عبارت‌هایی است که توصیف اوست؛ جملاتی است که تصویر اوست؛ کلماتی است که نشانه اوست؛ حروفی است که بیان‌گر جمال اوست و رموزی است که اشارت به اوست. باری اکنون که راه به جایی نداریم، دل به عین جملات بسپاریم و با چشم دل همراه با توصیف پسر مهزیار به سیمای آن نگار بنگریم. آن سفر

کرده به دیار یار چنین می‌گوید:

فَإِذَا أَنَا بِهِ جَالِسٌ قَدْ اتَّشَحَّ بِبُرْدَةٍ وَ اتَّرَزَرَ بِأُخْرَى وَ قَدْ كَسَرَ بُرْدَتَهُ عَلَيَّ  
عَاتِقِهِ، وَ هُوَ كَأَقْحُوَانَةٍ أَرْجُوَانٍ قَدْ تَكَاثَفَ عَلَيْهَا النَّدَى وَ أَصَابَهَا أَلْمُ  
الْهَوَى، وَ إِذَا هُوَ كَقُضْنِ بَانٍ أَوْ قَضِيبِ رِيحَانٍ، سَمِخُ سَخِيٍّ تَقِيٍّ نَقِيٍّ،  
لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالقَصِيرِ اللَّازِقِ، بَلْ مَرْبُوعُ القَامَةِ، مُدَوَّرُ  
الْهَامَةِ، صَلْتُ الْجَبِينِ، أَرْجُ الحَاجِبَيْنِ أَقْنَى الأَنْفِ، سَهْلُ الخَدَّيْنِ، عَلَيَّ  
خَدُّهُ الأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ فَتَاتٌ مِشْكٍ عَلَيَّ رَضْرَاضَةً عَنَبِرٍ.

ناگهان او را دیدم که نشسته است و بُردی به دوش افکنده و بُردی به  
کمر بسته و قسمتی از بردش را بر دوشش افکنده. چون گل سرخ و  
سفیدی می‌نمود که شبنم بر عارضش نشسته و رنج هوا به او رسیده  
- گندم گونی آن یار دل‌دار را در قالب این جملات تشبیهی مؤدبانه  
آورده - چونان شاخه خوشبویی یا ساقه ریحان و گلی می‌نمود.  
گشاده‌دست و با سخاوت، پاک و پاکیزه، نه بسیار بلند نه کوتاه، بلکه  
میانه بالا و چهارشانه. سر مبارکش مدور و چرخ‌ی، پیشانی‌اش باز،  
ابروانش باریک، بر بینی‌اش خمیدگی، با گونه‌های کم گوشت. بر  
طرف راست صورتش خالی بود که گویا تکه مشکی است که بر زمین  
عنبرین نهاده شده.

همین که او را دیدم به سلام پیشی گرفتم و بهتر از سلامی که کردم،  
پاسخ شنیدم. سپس رویارو در مقام گفتگو با من برآمد و از اهل عراق  
از من پرسید. گفتم: آقای من جامه ذلت بر اندامشان پوشانده شده و  
آنان در میان مردم و اجتماع پست شمرده می‌شوند.

فرمود: ای پسر مازیار، هر آینه شما بر آنان ملک و حکومت پیدا می‌کنید آن گونه که آنان بر شما حکومت یافتند و آنان آن روز دچار ذلت و پستی می‌شوند.

گفتم: ای آقای من، راه بسیار دور، و جستجو و پی‌گیری از شما بسیار طول می‌کشد؟! فرمود: ای پسر مازیار، پدرم، ابو محمد علیه السلام با من عهد نموده که در مجاورت جمعی که مورد غضب و لعن خدایند، سکنی نگیرم؛ همانان که خزی و پستی در دنیا از آن آنان و عذاب الیم در آخرت در انتظارشان است، و امر فرموده که سکنی نگیرم مگر در کوه‌های صعب العبور و شهرهای خالی و قفر. و خداوند که مولای شماست، تقیه را ظاهر ساخته و بر من واجب کرده تا روزی که رخصت خروج به من دهد و اذن ظهور مرحمت فرماید و بیرون آیم، من پیوسته در تقیه هستم. گفتم: ای آقای من، این امر - ظهور شما - کی فرا می‌رسد؟ فرمود: آن گاه که میان شما و راه کعبه حایل و فاصله افتد، و خورشید و ماه گردآیند و نجوم و ستارگان با آنان به چرخش آیند. گفتم: ای پسر رسول خدا، در چه زمانی فرا می‌رسد؟ فرمود: در فلان سال دابة الارض - جنبنده زمین - از میان صفا و مروه بیرون می‌آید که با او عصای موسی و خاتم سلیمان است و مردم را به محشر و محل اجتماعشان پیش می‌راند.

چند روزی نزد حضرت ماندم و اذن مراجعت به من مرحمت فرمودند، بعد از این که آن چه برای خود می‌خواستم، به دست آوردم - تمام مسائلم را پرسیدم - و به طرف منزل و محل اسکانم در مکه برگشتم و از مکه به کوفه همراه غلامی که خدمتکارم بود، برگشتم و

جز خیر و خوبی چیزی ندیدم. و صلوات و سلام خدا بر محمد و آل  
او باد.<sup>۱</sup>

این نقل مرحوم شیخ را که ظاهراً همان جریان دومی است که از  
مرحوم صدوق نقل نمودیم، به خاطر تفاوت‌های لطیف و نکات ظریفی که  
داشت، آوردیم.

## نقل محمد بن جریر طبری امامی

ابوجعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری امامی که از علمای سده چهارم هجری است، گوید:

ابو عبد الله محمد بن سهل جلودی روایت کرد و گفت: حدیث کرد برای ما ابوالخیر، احمد بن محمد بن جعفر طایی در مسجد ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن الحسن بن یحیی حارثی گفت: حدیث کرد برای ما علی بن ابراهیم بن مهزیار گفت: در یکی از دفعاتی که به حج مشرف شدم، چند روزی در مدینه ماندم و جویای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بودم. ولی از او نشانی نیافتم و دیداری نصیبم نگردید. سخت غمین گشتم و ترسیدم فرصت از دستم برود و به آرزو و مرادم که دیدار اوست، نایل نیایم.

از مدینه به مکه آمدم. حج گزاردم و هفته‌ای یک عمره به جای آوردم و در تمام آن‌ها طالب دیدار او بودم. در این میان که در فکر و اندیشه بودم ناگهان در کعبه باز شد و شخصی چونان شاخه خوش‌بویی بیرون آمد که بُردی به کمر و بُردی بر دوش داشت و بُرد شانهاش را دولا کرده بود. مرغ دلم به سوی او پر کشید. برخاستم به طرف او رفتم. او هم به طرف من آمد و پرسید از کجا هستم. گفتم: از عراق. گفت: از کجای عراق؟ گفتم: از اهواز. جویای ابن‌الخضیب شد و با شنیدن خبر وفات او گریست و در حَقش دعا کرد. از ابن‌مازیار

پرسید، خود را معرفی کردم، تحیت گفت و مصافحه و معانقه نمود و جویای نشانه میان من و حضرت عسکری علیه السلام شد، و چون آن انگشتر را دید آن قدر گریست تا جامه‌اش تر شد و گفت:

يُزَحِّمُكَ اللَّهُ أَبَا مُحَمَّدٍ، فَإِنَّكَ زَيْنُ الْأُمَمِ شَرَّفَكَ اللَّهُ بِالْإِمَامَةِ وَ تَوَجَّحَكَ  
بِتَاجِ الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ فَإِنَّا إِلَيْكُمْ صَائِرُونَ.

ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند، همانا تو زینت امت بودی که خداوند تو را شرافت امامت بخشید و تاج علم و معرفت بر تارکت نهاد، همانا ما به سوی شما می‌آییم و به شما ملحق می‌شویم. سپس دیگر بار با من مصافحه و معانقه نمود و گفت:

مَا الَّذِي تُرِيدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ أَيُّ أَبَا الْحَسَنِ - كُنِيَّةُ ابْنِ مَهْزِيَارٍ  
أَبَا الْحَسَنِ بُوْدَه - جَوِيَّاي چَه هَسْتِي؟ دَنبَال چَه مِي گَرْدِي؟ گَفْتَم:  
الْإِمَامُ الْمَخْجُوبُ عَنِ الْعَالَمِ، أَنِ إِمَامِي كَه از عَالَمِ در حِجَابِ اسْتِ.  
گَفْت:

مَا هُوَ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ وَ لَكِنْ جَنَّهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ.

او از شما محجوب و پوشیده نیست بلکه سوء کردار و بدی رفتار شما او را از شما مستور ساخته. برخیز، به رحل و اقامتگاهت برو و آماده دیدار او باش. آن گاه که جوزا فروافتد و ستارگان آسمان روشن شوند و نورافشانی کنند من در فاصله رکن - حجر الاسود - و صفا در انتظار تو ایستاده‌ام.

دلم آرام شد و یقین کردم خداوند مرا فیضی بخشیده. پیوسته مراقب رسیدن وقت بودم تا فرارسید. بر مرکبم نشست، به میعادگاه رفتم. از



دور که او را دیدم مرا صدا زد. نزد او رفتم. با سلام به من تحیت گفت و فرمان سیر داد. به راه افتادیم و پیوسته در وادی و دره‌های فرو می‌رفتیم و از بلندای کوهی سر در می‌آوردیم تا به محدوده طائف رسیدیم. گفت: فرودای بقیه نماز شب را بخوانیم. خواندیم و نماز صبح را هم با او خواندیم... سپس دستور رفتن داد. پیوسته از این وادی به بلندای کوهی می‌رفتیم تا مشرف بر وادی عظیمی شدیم که چونان کافور سفید می‌نمود.

چشم کشیدم ناگهان خانه‌ای از مو دیدم که نور از آن ساطع بود. گفت: چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری، خانه‌ای موین. گفت: الْأَمَلُ. آرزو - آری آرزو، آن هم چه آرزویی! نه تنها آرزوی پسر مهزیار که آرزوی هر آرزومندی، بل آرزوی وجود و امل هستی و بود، آرزو! آرزو!

از آن وادی پایین رفت. من هم دنبالش می‌رفتم تا به وسط وادی رسید از مرکب پیاده شد و آن را رها کرد. من هم فرود آمدم. به من گفت: مرکب را رها کن. گفتم: اگر گم شد؟ - چه کنم؟ - گفت: این جایی است که غیر از مؤمن کسی آمد و رفت ندارد. بر من پیشی گرفت و داخل خیمه شد و با سرعت بیرون آمد و گفت: أَبْشِرْ، فَقَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّخُولِ. نوید و بشارت باد تو را که همانا به تو اذن ورود و رخصت دخول داده‌اند. وارد شدم دیدم از جانب آن خانه نور ساطع است. بر آن وجود مقدس به امامت سلام کردم. فرمود:

يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَمَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟

ای اباالحسن - پسر مازیار - ما پیوسته روز و شب انتظار آمدن تو را

داشتیم. چه چیز آمدنت را نزد ما به تأخیر افکند؟ گفتم: ای آقای من، تا حال کسی را نیافتم که مرا به شما رهنمون گردد و دلالت نماید. فرمود: هیچ کس را پیدا نکردی که تو را دلالت کند؟ سپس با انگشت مبارک روی زمین خط کشید و فرمود:

لَا وَلِكِنِّكُمْ كَثْرَتُمُ الْأَمْوَالِ وَ تَجَبَّرْتُمْ عَلَى ضِعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَطَعْتُمْ  
الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عُذْرٍ لَكُمْ؟!

نه، هرگز، زنها را! بلکه شما در مقام ازدیاد مال و فزونی ثروت برآمدید، و در برابر مؤمنان ضعیف دچار خود برتری بینی شدید، و آن رحم و پیوندی که میانتان بود، بریدید. حالیا چه عذری دارید که بیاورید؟ - این کلمات عتاب گونه و جملات توبیخ سا را که از آن وجود مقدس شنیدم، شرمنده و سرافکننده - عرض کردم: التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ! الإِقَالَةُ الإِقَالَةُ! توبه و بازگشت، اقاله و انابه، ندامت و پشیمانی - این اظهار ندامت و عجز را که از من دید - فرمود: ای پسر مهزیار، اگر استغفار و طلب آمرزش و دعای بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر نبود هرآینه هر که روی زمین بود، هلاک می شد مگر شیعیان خاص که کردارشان با گفتارشان همسو و همانند است.

سپس در حالی که با دست مبارکش مرا مخاطب قرار داده بود، فرمود: آیا تو به خبر ندهم؟ - علائم ظهور را نگویم؟ - آن گاه که صبی - صبی - بنشیند و مغربی حرکت کند و عمانی به راه افتد و با سفیانی بیعت شود - یا استقرار یابد - خداوند به من اذن خروج دهد. آن گاه میان صفا و مروه بیرون آیم با ۳۱۳ مرد. از آن جا به کوفه آیم و

مسجدش را خراب کنم و بر بنیان نخستش بنا نمایم و آن چه را جباران اطراف آن ساخته‌اند فرو ریزم و حجة الاسلام با مردم بگزارم و به یثرب آیم و حجره را خراب کنم و آن دو نفر را که در آن هستند، بیرون کشم در حالی که تر و تازه هستند، و دستور دهم آنان را در برابر بقیع بر دو چوبه خشک به دار آویزند. پایین آن دو چوبه برگ روید و جمعی دچار فتنه گردند؛ فتنه‌ای شدیدتر از فتنه نخستین. و منادی از آسمان ندا در دهد: ای آسمان بیار و ای زمین بگیر، و در آن روز در زمین باقی نماند مگر مؤمنی که قلبش را به ایمان خالص کرده باشد. گفتم: ای آقای من پس از آن چه شود؟ فرمود: بازگشت و رجوع، رجعت و برگشت - جمعی از خوبان و بدان - سپس آیه شریفه را تلاوت نمود:

﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ  
جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً﴾<sup>۱</sup>

سپس بازگردانیم شما را و غلبه دهیم بر آنها و مدد دهیم شما را به مال‌ها و فرزندان و قرار دهیم شما را بیشترین عدد - که آیه شریفه بیان گر حال اهل ایمان در عصر ظهور و رجعت است.<sup>۲</sup>

۱- سورة اسراء: ۶.

۲- دلائل الامامه ۲۹۶، مدينة المعاجز ۶۰۶.

منزل دومین

پیام‌های یار

به پسران مهزیار

هوس عمر عزیزم ز برای تو بود

بکشم جور جهانی چو رضای تو بود

در ازل جان مرا عشق تو هم صحبت بود

تا ابد در دل من مهر و وفای تو بود

جای افسر شود آن سر که به پای تو رسد

پادشاهی کند آن کس که گدای تو بود

هست امیدم که نمایی تو خداوندی‌ها

ورنه از بنده چه آید که سزای تو بود؟!

خجلم ز آن که فرود آمده‌ای در دل تنگ

چیست این منزل ویرانه که جای تو بود؟!

روی خوب تو شد انگشت نمای خورشید

مه نو کیست که انگشت نمای تو بود

سال‌ها سجده صاحب نظران خواهد بود

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

راحت روح و فتوح دل مشتاقان است

هر حدیثی که در او وصف و ثنای تو بود

در منزل قبل و فصل گذشته آن چه در متون کهن و کتب معتبر پیشین ما در تشرّفات پسران مهزیار به محضر باهرالنور امام عصر علیه السلام رسیده بود آوردیم. در این منزل برآنیم تا نگرشی اجمالی به آن ها داشته باشیم و از نکات ارزنده و آموزنده ای که در بر دارند، بهره ببریم.

چهار متنی که آوردیم، مشترکاتی داشتند و مختصاتی؛ یعنی بعضی از مطالب در همه نقل ها آمده و بعضی در بعضی.

مجموعه آن چه در این چهار نقل به چشم می خورد و محور مطالب است دوازده امر است که بعضی از آن ها در هر چهار نقل و بعضی در سه مورد و برخی در دو اثر و قسمتی فقط در یک روایت آمده است که ابتداءً اجمالش را می آوریم و سپس به تفصیل می پردازیم.

آن چه در هر چهار نقل آمده این چهار جهت است:

۱- پی جویی ابن مهزیار از آل ابی محمد علیهم السلام و رهیابی به آن وجود

مقدس.

۲- سؤال فرستاده حضرت از ابن الخضیب اهوازی.

۳- مطالبه رسول حضرت علامت و نشانه‌ای که میان ابن مهزیار و حضرت عسکری علیه السلام بوده.

۴- توصیف خیمه و محدوده زندگی آن وجود مقدس.

و آن چه در سه اثر آمده سه امر است:

۱- توصیف جمال و جلال آن وجود مقدس (دو حدیث کمال الدین و الغیبه شیخ طوسی)

۲- عنایت به نافله شب (کمال الدین حدیث ۲۳، الغیبه شیخ طوسی، دلائل الامامه)

۳- بیان مطالبی در علائم ظهور (کمال الدین حدیث ۲۳، الغیبه شیخ طوسی، دلائل الامامه)

و آن چه در دو روایت آمده دو جهت است:

۱- نقل مطالبی از پدر بزرگوارش (کمال الدین حدیث ۲۳، الغیبه شیخ طوسی)

۲- سؤال از وضع اهل عراق (کمال الدین حدیث ۲۳، الغیبه شیخ طوسی)

و اما آن چه تنها در یک حدیث آمده سه جهت مختلف است:

۱- قبول نکردن اموال ابن مهزیار (کمال الدین حدیث ۱۹)

۲- بیان سر حجاب و علت استتار (دلائل الامامه)

۳- پیامی اجتماعی (دلائل الامامه)

در توضیح این اجمال مطالبی را بیان می‌نماییم.

## ۱ - پی جویی حجت

نخستین مطلبی که در همه این نقل‌ها با تفاوتی که میان آنهاست، آمده، پی جویی و ره‌یابی جناب ابن مهزیار نسبت به آن وجود مقدس است که در نقل مرحوم شیخ طوسی تعبیر این چنین است:

حَجَّجْتُ عِشْرِينَ حِجَّةً كُلًّا أَطْلُبُ بِهِ عِيَانَ الْإِمَامِ.<sup>۱</sup>

بیست سفر حج رفتم و در همه آنها طالب دیدار امام علیه السلام بودم.

قدری در این جمله دقت کنیم. به حدود ۱۱۵۰ سال قبل، دوران غیبت صغری برگردیم. با نبود امکانات و مشکلات فراوان و سختی‌های بسیار، کسی بیست سفر از اهواز به حج بیاید و حج آمدنش طریق دیدار حجت و زیارت امام علیه السلام باشد و زبان حالشان این بیت حزین:

ما کرده‌ایم دانه دل در زمین عشق

از آسیای چرخ نیاید شکست ما<sup>۲</sup>

و حرف دلشان این حرف فرخ:

گر چه مجنونم و صحرای جنون جای من است

لیک دیوانه‌تر از من دل شیدای من است

۲- دیوان حزین لاهیجی ۲۴۶.

۱- الغیبه شیخ طوسی ۱۵۹.



آخر از راه دل و دیده سر آرد بیرون  
 نیش آن خار که از دست تو در پای من است  
 دل تماشایی تو دیده تماشایی دل  
 من به فکر دل و خلقی به تماشای من است  
 آن که در راه طلب خسته نگردد هرگز  
 پای پر آبله بادیه پیمای من است<sup>۱</sup>

من به خودم می‌نگرم می‌بینم راستی مرد این میدان نیستم، یا هرگز در  
 این مقام بر نیامده‌ام و یا به زودی دست از طلب برداشته‌ام.  
 چند سالی بیش از غیبت صغری نگذشته که پسر مهزیار این چنین با  
 جدّ و جهد در مقام پی‌جویی برآمده. ما که پس از گذشت بیش از یازده  
 قرن، آن سعی و کوشش را نداریم و در مقام بر نیامده‌ایم. چنین جدّ و جهد و  
 تلاش و سعی داشتند و فکر و ذکرشان همه او بود و همه همت و  
 مقصودشان رسیدن به او، که در عالم رؤیا نوید و بشارت‌شان می‌دهند و  
 رسول خاص و چاکر مخصوص به سراغ‌شان می‌فرستند و آن‌ها را به دربار  
 ولایت مدار می‌برند.

آری، آنان در حال و هوا و فکر و خیال دیگری بودند و ما در فکر و  
 خیال دیگر. آنان چنین بودند که فیضی هندی سروده است:

خیال روی تو از دل به در نخواهم کرد

به هیچ وجه خیال دگر نخواهم کرد

همیشه بر سر کویت مقیم خواهم بود  
و زان مقام خیال سفر نخواهم کرد  
به هر کجا که تو ای سرو نازنین گذری  
به جای دیگر از آن جا گذر نخواهم کرد  
مرا خیال تو هر چند بی خبر سازد  
از این خیال کسی را خبر نخواهم کرد<sup>۱</sup>

باری، پسر مهزیار هر کجا می رود در طلب یار است و هر کسی را که  
می بیند سراغ او را می گیرد و دست از طلب بر نمی دارد و پای دل از دامن  
خواست بیرون نمی دارد. گویا در آینه دل چونان افرادی جز روی دوست  
نماد و نمودی ندارد، و در مرآت سینه و قلب چونان پسر مهزیاری غیر  
عکس یار منعکس نمی گردد. شاخصه وجودی آنان اوست و قطب‌نمای  
هستی آنان فقط قطب عالم وجود را نشان می دهد.

در کوفه سراغش را می گیرند؛ در مدینه در مقام جستجویش  
بر می آیند، آن هم با چنین شور و شوقی که به مجرد رسیدن و سپردن زاد و  
توشه به همراهی مورد اعتماد، بلافاصله پاشنه گیوه را بر می کشند و در  
تکاپوی مقصد و مقصود و جستجوی حجت معبود و کلمه محمود  
بر می آیند.

نکته‌ای که در موقع بازنویسی این سطور به نظر رسید و چه بسا بتواند  
در مباحث بعدی هم به کار آید، این است که در سه نقل از این چهار اثر،

سخن از پی جویی آل ابی محمد علیهم السلام است. در حالی که می دانیم مقصود رسیدن دست دل به دامن وصل آن نازنین نازنینان است. چه بسا این تعبیر جهت تقیّه‌ای و عنوان ردگم کنی داشته باشد تا نامحرمان حتی در مقام گفت و شنود و حرف و سخن هم به آن محرم اسرار حق راهی نیابند. و چه بسا ما امروز نتوانیم به شرایط و خصوصیات روزگار غیبت صغری آن گونه که بوده، پی ببریم، و مقایسه و یکسان پنداری وضع امروز با شرایط بیش از هزار و صد و پنجاه سال قبل کار صحیحی نیست. به همین جهت بهتر است از کنار بسیاری از مطالب بدون ان قلت و قلت گذشت. چه بسا فردا و فرداهایی دگر، مطالبی دیگرگون از دیروز و دیروزها آشکار گردد و آن چه امروز برای ما سخت و دشوار بوده آسان شود.

## ۲ - ابن الخضیب را می شناسی؟

از دیگر مطالبی که در همه این نقلها دیده می شود، سوال و پرسش رسول و فرستاده دیار یار از جناب ابن الخضیب است که در نسخه های حدیث نام او متفاوت آمده است. جامع ترین آن در نخستین نقل مرحوم صدوق آمده به عنوان جعفر بن حمدان الحصینی که در ترجمه او گفته اند:

از کسانی است که توفیق شرفیابی به محضر باهرالنور امام قائم عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من کل مکروه فداه، نصیبش گردیده، و او همان کسی است که رسول حجّت منتظر که ابن مهزیار را به محضر حضرت برده، جویای حالش گردیده و در حق او چنین گفته: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَةً وَأَجْزَلَ نَيْلَةً. رحمت خدا بر او باد. چه

شب‌های طولانی داشت و چه عطا‌های بسیار. و در خبر دیگری چنین آمده: مَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَةً وَأَكْثَرَ تَبَتُّلَةً وَأَغْزَرَ دَمْعَةً. چه شب‌های طولانی بود و عرض نیازش به درگاه حق بسیار و اشک چشمش فراوان. این امور کاشف از نهایت جلالت قدر و وثاقت اوست و گر نه یادی از او در نزد خواص حجت‌العلیاء نبود. بنا بر این حدیث او را صحیح نشمردن سوء ادب نسبت به حضرت حجت‌العلیاء است.<sup>۱</sup>

خوب است قدری تأمل کنیم. در زمانی که ابن مهزیار با فرستاده مخصوص ناحیه مقدسه در مسجد الحرام گفتگو می‌کند، مسلماً جمع بسیاری از شیعیان در اهواز بوده‌اند و یا تازه از دنیا رفته‌اند. ولی می‌بینیم از میان همه دوستان و شیعیان اهواز، رسول آن ناحیه سامیه از ابن الخضیب می‌پرسد و سراغ او را می‌گیرد. معلوم می‌شود او در دیار یار آشنا بوده و نام و نشان فراوان به میان می‌آمده. و از آن چه از تنقیح نقل نمودیم استفاده می‌شود که شرف‌یابی به محضر مبارک آن وجود مقدس هم نصیب و روزی‌اش گردیده، به طوری که چاکران دربار ولایت مدار و خدمت گزاران آن استان سامی و قباب عالی با نام و نشان او آشنا بوده‌اند. آن چه بیشتر برای همه ما در این راستا مفید و سودمند است توجه به این حقیقت است که بدانیم در ابن الخضیب چه شاخصه‌هایی بوده و چه صفات و خصوصیات داشته و از چه فضائل و کمالات برخوردار بوده که این مقام و منزلت را در آن سوی پرده‌ها یافته و این اعتبار و جلالت قدر را پیدا

نموده است.

در خود این نقل‌ها چند ملاک و میزان آمده که اگر مطلب دیگری هم نسبت به او ندانیم همان چه در این آثار آمده قابل توجه و عنایت است.

۱- شب زنده‌داری: مَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَةً - فَمَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَةً.

۲- به درگاه حق تعالی بسیار نالیدن و فراوان دعا و الحاح داشتن:

وَ أَكْثَرَ تَبْتُلَةً.

۳- چشمی پر آب داشتن و بسیار گریستن: وَ أَغْزَرَ دَمْعَتَهُ.

۴- روزه مستحب گرفتن: لَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا.

۵- بسیار تلاوت قرآن نمودن: وَ لِلْقُرْآنِ تَالِيًا.

۶- دست گشاده داشتن و فیض و احسان بسیار به خلق رساندن:

وَ أَجْزَلَ نَيْلَةً وَ أَكْثَرَ نَيْلَةً.

۷- موالات و دوستی خاندان رسالت ﷺ داشتن: وَ لَنَا مُوَالِيًا.

رسول دیار یار از یار آشنایی که از دنیا رفته با این هفت صفت یاد می‌کند و برای او طلب رحمت می‌نماید. استمرار تهجد و عادت به شب زنده‌داری که امری است بسیار حایز اهمیت و شیرین و لذت‌بخش که تا کسی به آن نرسیده باشد نمی‌داند، و کسی هم که رسیده باشد جدایی از آن نتواند.

آری، شب و شب‌زنده‌داری، و نظر به صحنه آسمان افکندن و با ستاره‌ها سر و سر پیدا کردن، و آیات مُصَدَّر به ربنا را با ذوق و شوق خواندن، و در محراب دعا و مناجات در پیشگاه حق تعالی قرار گرفتن، و سوز و ساز بندگی در دادن و اشک شوق لقا و آب بیم حرمان از دیده باریدن

اموری است که با گفتن و نوشتن چون من محرومی صورت حقیقت به خود  
نمی‌گیرد. باید برخاست و دامن همت به کمر زد و در مقام برآمد تا به  
مقامی رسید.

مستان جام عشق که لاف از لقا زنند  
جان را دهند و خیمه به ملک بقا زنند  
خوش ساعتی که از دل شوریده عاشقان  
لبیک عشق در حرم کبریا زنند  
کزوبیان به ناله درآیند نیمه شب  
چون بسی‌دلان ز درد غمش ربنا زنند  
جامی ز دست ساقی باقی چو درکشند  
جامه درند و نعره قالوا بلی زنند  
آن‌ها که روز خانه ندارند در زمین  
شبها به نور عشق قدم بر سما زنند  
آن‌ها که سوز سینه ندارند و شوق یار  
در روز حشر نعره واحسرتا زنند  
شاهان صلاى نعمت دنیا زنند و لیک  
مردان دم از محبت و عشق خدا زنند  
عشاق خسته خانه دل را به هر زمان  
از هر چه ماسوی است به جاروب لا زنند<sup>۱</sup>

آری، فرستادهٔ دیار یار از نالیدن بسیار و الحاح و دعای فراوان و تبتل و انقطاع ابن الخضیب یاد می‌کند و چشم‌گریبان و دیده‌اشکبار او را می‌ستاید که:

رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست

چون گریست از بحر رحمت موج خاست

تا نگرید ابر کی خندد چمن

تا نگرید طفل کی جوشد لبن<sup>۱</sup>

تا نگرید کودک حلوا فروش

بحر بسخشایش نمی‌آید به جوش

ای برادر، طفل، طفل چشم‌توست

کام خود موقوف زاری دان نخست

کام تو موقوف زاری دل است

بی تضرع کام‌یابی مشکل است

گر همی خواهی که مشکل حل شود

خار محرومی به گل مُبدل شود،

گر همی خواهی که آن خلعت رسد

پس بگریان طفل دیده بر جسد<sup>۲</sup>

۱- مثنوی دفتر دوم ۱۰.

۲- مثنوی دفتر دوم ۱۲.

آری، او را می ستایند به تلاوت قرآن، به هر دو معنای قرائت و متابعت. و همچنین روزه های مستحبی داشتن و اهل خیر و احسان بودن، آن هم در حد کثرت و فزونی و در مرز جزالت و فراوانی نه بخور و نمیری. و سرانجام او را به آن چه اصل و اساس همه این کلمات است یاد می کنند که موالی اولیاء حق بودن و ولاء آل الله را در دل داشتن است. با این شاخصه ها که می تواند مجموعه ای از کمالات در ابعاد مختلف حقوق حقی و خلقی و نفسی باشد، جناب ابن الخضیب در دیار یار نام دارد و در شهر آشنایان آشنا می نماید.

ما و شما هم به هر مقدار که این کمالات و سایر کمالات را دارا باشیم، در دشت کاملان و وادی کملان راه پیدا می کنیم و قدر و منزلت و نام و نشان می یابیم.

بر این اساس توقع ما و امثال ما که فاقد این کمالات و سایر اوصاف حسنه و ملکات پسندیده هستیم، کاملاً نابه جا و نارواست. در دیار پاگان، پاگان راه دارند و در شهر خوبان، خوبان را می شناسند و در جمع اهل جمع، جامعان جا دارند. بگذریم.

به سر جام جم آن گه نظر توانی کرد

که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

گل مراد تو آن گه نقاب بگشاید

که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد



گدایی در میخانه طرفه اکسیری است

گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی

که سودها کنی از این سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون

کجا به کوی ریاضت گذر توانی کرد؟!

بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور

به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد<sup>۱</sup>

آری، باید جدّ و جهد نمود، کمر را برای انجام آن چه رضای دوست

است محکم بست و در مقام مسألت و خواست هم برآمد؛ گدایی کرد و

گریست؛ دست نیاز دراز نمود و اشک ریخت و استمداد نمود که اگر عنایت

و مددی کردند راه به جایی پیدا می کنیم.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد<sup>۲</sup>

۳ - نشانی که از حضرت عسکری علیه السلام داشتی چه کردی؟

سومین جهتی که در همه نقلها آمده، مطالبه علامت و نشانه‌ای است

۲- همان از غزل ۸۹

۱- دیوان حافظ از غزل ۹۰

که پسر مهزیار از امام یازدهم علیه السلام داشته است. چه بسا از آن سوی پرده برای اطمینان، رسول را از این راز باخبر نموده‌اند که آن کسی که تو را به سراغ او می‌فرستیم، علامت و نشانه‌ای از پدرمان همراه دارد، جویای آن شو.

معلوم می‌شود جناب ابن مهزیار به افتخار چنین مرحمتی نایل آمده و خاتمی از حضرت عسکری علیه السلام به او عنایت شده که از خواتیم خاص آن وجود مقدّس بوده؛ زیرا وقتی رسول آن را می‌بیند می‌گیرد و می‌بوسد و از روزگاری که آن انگشتر در دست آن یدالله بوده، یاد می‌کند و نقش نگین آن را که نام خدا و رسول خدا و وصی رسول خداست، می‌خواند و از آن وجود مقدّس که این انگشتر را در دست داشته، به عنوان امام عادل و فرزند امامان و پدر امام یاد می‌کند. این امر شدت اختصاص و کثرت ارتباط پسر مهزیار را با امام عسکری علیه السلام می‌رساند.

لازم به تذکر است که در نقل نخست مرحوم صدوق از ابراهیم بن مهزیار نقش نگین خاتم یا الله یا محمد یا علی آمده و در نقل مرحوم طبری از علی بن ابراهیم بن مهزیار و نقل دیگر مرحوم صدوق نقش نگین خاتم، علی و محمد نقل شده که در فصل بعد توضیحش را می‌آوریم.

همچنین توجه به این نکته لازم است که حضرات معصومین علیهم السلام خواتیم و انگشترهای متعدّدی داشته‌اند که در مناسبت‌های خاص بعضی از آنها را به بعض خواص اصحاب‌شان مرحمت می‌نمودند و آنها غیر از خاتم و انگشتر مخصوص بوده که جزء موارث نبوت و امامت است که در اختیار هر کس باشد مثبت امامت اوست و هر حجّتی که از دنیا می‌رود آن موارث خاص و آن خاتم مخصوص را در اختیار حجّت و امام بعد قرار

می‌دهد و جزء مواریث امامت حفظ می‌گردد.

عبدالله بن سنان گوید: در محضر حضرت صادق علیه السلام سخن از خاتم خاتم و انگشتر نگین ختم رسالت به میان آوردم.

نگین ختم رسالت پیمبر عربی

شفیع روز قیامت محمد مختار

اگر نه واسطه روی و موی او بودی

خدای خلق نگفتی قسم به لیل و نهار<sup>۱</sup>

فرمود: دوست داری آن را ببینی؟ گفتم: آری. آن حضرت امر فرمودند حقه و صندوقچه کوچکی را که مختوم و سربسته بود، آوردند، آن را گشودند و انگشتری را که میان پنبه بود، برداشتند و به من مرحمت نمودند. انگشتری که حلقه‌اش نقره بود و نگین سیاه رنگی داشت و بر آن در دو سطر نوشته شده بود: محمد رسول الله. سپس فرمود: این نگین پیامبر اکرم است که سیاه رنگ است.<sup>۲</sup>

همچنین حسین بن موسی بن جعفر گوید:

در دست حضرت ابی جعفر، محمد بن علی رضی الله عنهما انگشتر نقره نازکی دیدم - که ظاهرش مناسبتی با آن وجود مقدس نداشت - عرض کردم: چون شمایی چنین انگشتری می‌پوشید - و به دست می‌کنید -؟ فرمود: هذا خاتم سلیمان بن داود.<sup>۳</sup>

۲- بحار الانوار ۱۶/۱۲۳.

۱- کلیات سعدی ۸۳۶ صاحبیه.

۳- سعد السعود ۲۳۶.

علی بن سعید گوید: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. شنیدم که می فرمود:

إِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ سَيْفُهُ وَ لِيَواهُ.<sup>۱</sup>

به درستی که در نزد من همانا خاتم و انگشتر رسول خدا و زره و شمشیر و پرچم آن حضرت است - مواریت نبوت که نشانه امامت است، نزد من موجود است.

از مجموع آثار رسیده استفاده می شود آن انگشتر مخصوص چونان دیگر مواریت نبوت، خاصه خود آنان و از نشانه های امامت شان بوده است. ولی هر کدام خواتیم و انگشترهای دیگری داشته اند که به مناسبت هایی به خواص اصحابشان مرحمت می نمودند. خوب است به این حدیث هم که می تواند برای همه مان مایه تنبه باشد، توجه کنیم.

ابی محمد طبری گفت: آرزو و تمنایم این بود که انگشتری از طرف حضرت هادی علیه السلام به من برسد. نصر، خادم حضرت دو درهم [از طرف امام علیه السلام] برای من آورد. من با آن انگشتری فراهم آوردم. در دست داشتم، اتفاقاً وارد شدم بر جمعی که مشغول شرب خمر بودند - به من آویختند و مرا مجبور به شرب نمودند - من هم از روی ناچاری یکی دو قدح نوشیدم. صبح که شد، آن انگشتر را در دستم نیافتم، در حالی که برای انگشتم تنگ بود به طوری که نمی توانستم

۱- بصائر الدرجات ۲۴۰ جزء ۴ باب ۴ حدیث ۱۲.

موقع وضو آن را بچرخانم [فهمیدم از کجا خورده‌ام] لذا در مقام توبه  
و استغفار برآمدم.<sup>۱</sup>

این حدیث از این جهت برای همه ما آموزنده است که اگر به هر  
نوعی مورد عنایت‌شان قرار گرفتیم سعی کنیم با رعایت دستورات و حفظ  
موازین و تحصیل رضایت‌شان که رضایت‌شان در گرو اطاعت و بندگی  
پروردگار است، موجبات بقا و استمرار آن عنایت را فراهم آوریم، و با  
ارتکاب گناه و معصیت زمینه سلب آن مرحمت را فراهم نیاوریم، که  
الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ، پاکان پاک جویند و طاهران طاهر خواه. این حقیقت در  
سخنی از حضرت رضا علیه السلام چنین آمده است:

أَحْسِنُوا جِوَارَ النِّعَمِ؛ فَإِنَّهَا وَحْشِيَّةٌ مَا نَأَتْ عَنْ قَوْمٍ فَعَادَتْ إِلَيْهِمْ.<sup>۲</sup>  
خوش همسایگانی برای نعمت‌های پروردگار باشید، که نعمت‌ها  
- چونان حیوانات - وحشی هستند اگر از جمعی و جایی گریختند دیگر  
به آن جا و نزد آنان برنمی‌گردند.

#### ۴ - ترسیمی از دیار یار و تصویری از سراپرده دل‌دار

چهارمین جهتی که در همه نقل‌ها آمده، توصیفی است که پسر  
مهزیار از زمین و هوا و محدوده و فضا و خصوصیات مکان آن مکین و  
خیام با احتشام و قباب گردون‌سا و سراپرده سراسر اعزاز آن محرم راز و  
آن سرو ناز نموده است، که دیگر هر چه در این زمینه بگوییم و بشنویم،  
بخوانیم و بنویسیم راه به جایی نبرده‌ایم؛ چون آن چه متعلق به اوست با آن

۲- تحف العقول ۳۳۰.

۱- بحار الانوار ۱۵۵/۵۰.

چه متعلق به همه است فرق دارد و متفاوت است؛ آن هم چه فرقی و چه تفاوتی!

باری، گاهی از محدوده سبز و خرّمی که آب و گیاه دارد، یاد می‌کند، و گاهی از وادی عظیمی که چون کافور می‌درخشد، سخن به میان می‌آورد، و گاهی امن و امان آن محدوده را متذکر می‌شود و از آن تعبیر به حَرَمُ الْقَائِم می‌نماید. آری، حرم و حریمی چنین:

دل اریاب وفا بر سر هم ریخته است

در حریمی که سر زلف تو را شانه زدند<sup>۱</sup>

و جایگاهی که جز مؤمن و ولی در آن راه ندارد، معرفی می‌نماید. و چون در مقام توصیف خیمه و فسطاط و قبه و بارگاهش برمی‌آید جنس آن را از شعر و مو می‌شناساند، ولی مویین خیمه‌ای که نور از آن ساطع است. آن هم نوری که همه آن محدوده را روشن ساخته، و فسطاطی شعرین که محور شعر و شعور گردیده.

چرا چنین نباشد در حالی که:

عالم تمام از رخ جانانه روشن است

از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است<sup>۲</sup>

چرا چنین نباشد در حالی که در این سراپرده کسی نشیمن دارد که مظهر آن ذات قدّوسی است که جامع میان اضداد است و خالق نار در شجر

۲- همان ۲۶۱.

۱- دیوان حزین لاهیجی ۳۵۹.

سرسبز و آتش در درخت خرم.

گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین

ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار<sup>۱</sup>

آری، اگر از خیمه موین - موی سمبل ظلمت و تاریکی است - نور متصاعد باشد و تلالؤ و فروغش آن وادی و ریگ زار و آن تل و اکمه را روشن کرده باشد جای تعجبی نیست؛ چون ظهور این انوار از مظهر جامع الاضداد است.

آن چه دل ربایی بیشتری دارد جملاتی است که آن رسول و فرستاده به پسر مهزیار می گوید، وقتی آن خیمه در نظرش مجسم می شود، که دیگر در کنار این جملات نمی دانم چه بنویسم.

يَابْنَ مَهْزِيَارَ، طِبَّ نَفْسًا وَقَرَّ عَيْنًا؛ فَإِنَّ هُنَاكَ أَمَلٌ كُلُّ مُؤْمِلٍ.

پسر مهزیار، دل خوش دار و دیده ات روشن باد و چشمت خنک، و شاد و مسرور زی؛ زیرا در آن جا آرزوی هر آرزومندی است.

و یا تعبیری که مرحوم شیخ آورده است:

هُنَاكَ الْأَمَلُ وَالرَّجَاءُ. هَمَّةٌ أَرْزُو وَ هَمَّةٌ أَمِيدُ أَنْ جَاسَتْ.

و یا آن چه طبری در دلائل نقل نموده که وقتی آن خانه موین را از دور دید و گفت: أَرَى بَيْتًا مِنَ الشَّعْرِ، آن رسول و فرستاده گفت: الْأَمَلُ. نه، خانه ای

مویین نیست، خیمه شعری نیست. نه، آن چه می بینی تمام امل و آرزو و همه اُمْنیه و امید است.

قدری در این سه جمله دقت کنیم: الْأَمَلُ، الْأَمَلُ وَ الرَّجَاءُ، أَمَلُ كُلِّ مُؤْمِلٍ. تمام آرزو آن جاست؛ همه آرمان‌ها و امیدها آن جاست؛ آرزوی هر آرزومند و امید هر امیدواری آن جاست.

آن جا جایی است که از آغاز عالم همه آرزوی رسیدن به آن جا را داشته‌اند؛ آن جا خیمه‌ای است که خیمه وجود به یمن آن خیمه سرپاست و به طفیل آن خیمه نشین با سکون است و برقرار.

حق شما را آفرید از قدرت بی مثل و چون

بندگانی با سکون در زیر چرخ بی سکون

چون شما را پا نرفت از خط فرمانش برون

خواست معمار ازل کاین نه رواق بی ستون

بر زمین ناید فرود الا به فرمان شما<sup>۱</sup>

آری، آن خیمه پیوندی با همه دل‌های ارباب معرفت دارد، و هر تار طناب و هر رشته حبل آن، متصل به سینه سینه سوخته‌ای از منتظران آن وجود مقدس است، و هر وَتَد و گل میخ آن، کوبیده بر مرکز قلب صاحب قلبی است.

آن صحرا چه صحرایی است؟ آن مفازه و بیابان چه بیابان و مفازه‌ای است؟ به معنای واقعی مفازه است؛ مایه فوز و رستگاری.

---

۱- دیوان فواد کرمانی، شمع جمع ۱۲.



آن وادی چه وادی است؟ آن شعب چه شعبی است؟ آن تلّ چه تلّی است؟ آن ریگزار چه ریگزاری است؟ به قول حزین لاهیجی:

بوی زلفی به گریبان صبا ریخته‌اند

طُرفه شوری به دماغ دل ما ریخته‌اند

به سرکوی تو ای قبه ارباب نیاز

نقش پیشانی دل تا به سما ریخته‌اند

صفحه خاطر افلاک ندارد انجم

این قدر داغ که در سینه ما ریخته‌اند

کام بخشان جهان با کف فیاض چو ابر

عرق شرم به دامن گدا ریخته‌اند

در بیابان محبت عوض ریگ روان

پاره‌های دل ارباب وفا ریخته‌اند<sup>۱</sup>

آری، آن بیابان و آن تلّ و آن ریگزار چنین ریگزار و تلّ و بیابانی است که در آن، پاره‌های دل ارباب وفا ریخته‌اند.

آن ذروهٔ جبل و چکاد کوه چه چکاد و ذروه‌ای است؟ آن خیمهٔ موین چه خیمه‌ای است؟ آن بساط و نمط چه نمط و بساطی است؟ آن متکای چرمین چه چرمین متکایی است؟ آن کوچه چه کوچه‌ای است و آن سفرکرده چه سفرکرده‌ای؟

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست  
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش  
ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری  
بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش  
اگر از وسوسه نفس و هوئی دور شوی  
بی شکی رای بری در حرم دیدارش<sup>۱</sup>

اما آن چه در سه اثر آمده است، یکی توصیف جمال آن مظهر جمال است که در آثار پیشین چون حدیث پنج سال کودکی<sup>۱</sup> و غیبت و سفارت<sup>۲</sup> به مناسبت‌ها مطالبی آوردیم. ولی مگر آب دریا در سبوی آید و یا با چند سطر و صفحه، بل با چند کتاب و صحیفه هم، توصیف آن مظهر جمال و مجلای جلال رامی شود به رشته نگارش در آورد؟! آن چه در عبارات پسر مهزیار از توصیف آن بهین یار آمده در گردونه نوشتار قرار نمی‌گیرد. شاید بهترین جمله همان است که در نقل دوم مرحوم صدوق آمده:

فَلَمَّا أَنْ بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَصِفَتِهِ.<sup>۳</sup>

همین که چشمم به او افتاد دچار حیرت شدم و عقلم در تعریف و توصیف او راه به جایی نبرد.

این جمله را پس از بر شمردن دوازده صفت از اوصاف جمال آن مظهر جمال می‌گوید.

مرا چه حد سخن پیش آن جمال و قد است

که صد هزار صفت گر کنم یکی ز صد است

آری، تنها پسر مهزیار نبوده که دچار این حیرت و سرگشتگی گشته. بسیاری از آنان که توفیق دیدار رفیقشان گشته و سعادت شرف‌یابی به

۱- حدیث پنج سال کودکی ۹۳۸۷. ۲- حدیث غیبت و سفارت ۱۰۸.

۳- کمال الدین ۴۶۹ باب ۴۳ حدیث ۲۳.

محضر باهرالنورش یافته‌اند و فیض حضورش را درک نموده‌اند، چنین تعبیراتی داشته‌اند.

آن جا که در مقام تعریف و توصیف صاحبان جمال صورت و اریاب صورت ظاهری چنان جملاتی در نظم و نثر به کار می‌رود، دیگر در این جا که حرف فوق این حرف‌هاست و سخن بالاتر از این سخن‌ها، چه می‌توان سُفت؟! وقتی قرآن رفتار و گفتار زنان مصری و هم‌نشینان همسر عزیز مصر را در حق یوسف چنین نقل می‌کند:

﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

آن گاه که او را دیدند بس بزرگ شمردند و دست‌ها بریدند و گفتند: منزّه است خداوند - از عاجز بودن در آفرینش چنین مخلوقی - این موجود بشر نیست. این نیست مگر فرشته‌ای بزرگوار.

آری، وقتی زبان از توصیف ماه کنعان و یوسف صفتان عاجز باشد و عقل دچار حیرت گردد و نتواند او را بشر شمرد و نسبت فرشته و پری به آن‌ها دهد:

آدمی زاده بدین خوبی و رعنائی

این پری‌روی اگر حور نباشد ملک است

حق دارد پسر مهزیار وقتی چشمش به آن مجمع همه کمالات و مظهر

جمال جمال آفرین می افتد بگوید: حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ.

چشمی که تو را بیند و در قدرت بی چون

مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم

شمایل تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم

بگذریم. در این وادی قدم نگذاریم، که اگر قدم نهادیم معلوم نیست  
بتوانیم به زودی از آن بیرون آییم، و باید بمانیم و بمانیم که یا برانند و بیرون  
کنند و یا قالب تهی کنیم و جان دهیم. اگر هم گران بودی و سخت جانی  
نمودیم باید تا هستیم خون دل بخوریم.

یک نظر دیدم تو را یک عمر خوردم خون دل

کاش ای سر حلقه جانان نمی دیدم تو را

و از فکر و خیال او بیرون نرویم.

به خدایی که تو را این همه زیبایی داد

جز خیال تو اگر هیچ خیالی کردیم

طاق ابروی تو دیدیم و به حیرت ماندیم

بر لب بام تماشای هلالی کردیم

گفتگو بود که دل از تو بگیریم آری

بحث ما بر سر یک امر محالی کردیم<sup>۱</sup>

و پیوسته بگوییم:

غرض از خلقت آن بود که می‌خواست خدا

بسه خلاق بنماید حد زیبایی را<sup>۲</sup>

و با این چکامه شمس مغربی که تا حدودی توصیفات پسر مهزیار را

در قالب نظم آورده، از آن مشرق الشمس وجود بگذریم.

ز قنات سرو بستان آفریدند

ز رویت ماه تابان آفریدند

ز حسن روی تو تابی عیان شد

از آن خورشید رخشان آفریدند

تو را سلطانی کونین دادند

پس آن گه تخت سلطان آفریدند

از آن سرچشمه نوش حیات

بسه گیتی آب حیوان آفریدند

ز چشم دل فریب فتنه جویت

هزاران چشم فتان آفریدند

---

۱- سروده نوری.

۲- گیلان در قلمرو شعر و ادب ۵۰۳، سروده بقراطی.

لب و دندان او را تا بدیدند

در و یاقوت و مرجان آفریدند

ز خطّ عارض و نور جبینش

بت و شمع و شبستان آفریدند

چو عکس زلف و رخسارش نمودند

به گیتی کفر و ایمان آفریدند

برای سجده بردن پیش رویت

جهانی را مسلمان آفریدند

ز اشک عاشقان او به گیتی

دُر و دریای عمان آفریدند

دلم را در خم زلفش بدیدند

از آن جاگوی چوگان آفریدند

برای عاشقان از هجر و وصلش

هزاران درد و درمان آفریدند<sup>۱</sup>

باری بگذریم. از همان بیرون خیمه عبور کنیم که توان نگاه به آن

سراپرده را نداریم. پسر مهزیار، خوشا به حالت! طوبی لأرباب النعیم

نعیمهم!

صحبت در اموری بود که در سه نقل ابن مهزیار آمده بود. نخستین

آنها، توصیف جمال آن جمال الله بود. و اما دومین آنها.

دومین جهتی که در سه اثر از آثار متعلق به ابن مهزیار آمده، عنایت و اهتمام به نافله شب است که فرستاده آن وجود مقدس در میان راه دستور توقف و پیاده شدن برای خواندن نافله شب می‌دهد. در این نوشتار مجالی برای گسترش بحث در این زمینه نیست. فقط از این جهت که عزیزان را بی‌بهره نگذارده باشیم به اشارتی گذرا بسنده می‌کنیم.

توجه به این آیه شریفه قرآن می‌تواند ما را به جایگاه نافله شب آشنا سازد. قرآن شریف رسیدن به مقام محمود را برای آن حامد احمد و محمود محمد ﷺ مرتبط با تهجد و نافله شب معرفی می‌کند.

﴿ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴾<sup>۱</sup>

پاره‌ای از شب را بپاخیز و در مقام تهجد برای که این امر اضافه‌ای برای توست. امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود برگزیند.

جمال المفسرین، مرحوم ابو الفتوح در بیان این آیه شریفه چنین آورده است:

بدان که نماز شب از جمله سنت‌های مؤکده است، و رسول در وصیت امیرالمؤمنین علی را می‌گوید: یا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، بر تو باد که نماز شب کنی، سه بار تکرار کرد برای تأکید. و رسول گفت: مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ



وَجْهَهُ بِالنَّهَارِ. هر که را نماز بسیار بُوَد به شب، رویش نیکو بُوَد به روز... سپس کیفیت خواندن نماز شب را آورده است.<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا.<sup>۲</sup>

دو رکعت نماز در دل شب نزد من از همه دنیا محبوبتر است.

از امام چهارم علیه السلام سؤال شد:

چرا شب‌زنده‌داران از همه خوش‌روتر هستند؟ فرمود: چون آنان با پروردگارشان خلوت کرده‌اند و خداوند از نور خود بر آنان پوشانده است.<sup>۳</sup>

در حدیثی حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

سه امر است که فخر مؤمن و مایه مباهات اوست و زیور و پیرایه او در دنیا و آخرت است: یکی نماز شب - خواندن نافله شب - دیگری یأس و ناامیدی و بی‌اعتنایی او نسبت به آن چه در دست مردم است، و آخرین آن‌ها ولایت امام از آل محمد علیهم السلام است.<sup>۴</sup>

آری، اینانند که خدا می‌گوید:

من وقتی در مقام عذاب اهل زمین برمی‌آیم به آبادگران مساجد و شب‌زنده‌داران و مهرورزان برای خدا و استغفارآوران در سحرها

۲- بحار الانوار ۸۷/۱۴۸.

۴- همان ۸۷/۱۴۰.

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی ۲۶۷.

۳- همان، ۱۵۹.

می‌نگرم عذاب را از آنان برمی‌دارم.<sup>۱</sup>

دلا برخیز و طاعت کن که طاعت به زهر کار است  
سعادت آن کسی دارد که وقت صبح بیدار است  
خروسان در سحر گویند: قم یا ایها الغافل  
تو از مستی نمی‌دانی، کسی داند که هشیار است

از جوان نیایش‌گر و شب‌زنده‌داری آورده‌اند که گفت:

شب‌ی خوابم برد و نافله شب از دستم رفت. در عالم رؤیا دیدم که گویا  
محراب عبادتم شکافته شد و دوشیزگانی که زیباتر از آنان ندیده‌بودم،  
بیرون آمدند. در جمع آنان یکی زشت می‌نمود آن سان که زشت‌تر از  
او ندیده بودم. گفتم: شما از آن‌ که هستید و این متعلق به کیست؟  
گفتند: ما - مه‌رویایان و زیباچهران - شب‌های گذشته تو هستیم که  
برای نافله شب برمی‌خاستی، و این - زشت‌رو و بدمنظر - آن شب‌ی  
است که خوابیدی، و اگر آن شب مرده بودی حظاً و بهره‌ تو این بود. و  
بعض اهل معرفت گفته‌اند:

همانا خداوند بر دل‌های شب‌زنده‌داران توجه پیدا می‌کند و آن‌ها را  
مستغرق و مملو از نور می‌دارد و در سایه آن، دل‌هاشان روشن و  
مستنیر می‌گردد.<sup>۲</sup>

بر این اساس بی‌جهت نیست که وقتی شب‌ی نافله شیخ بزرگوار شهید  
اول علیه السلام فوت می‌شود در مقام نوحه‌سرایی و ندبه‌خوانی برمی‌آید و

۲- تفسیر روح البیان ۲۱۹/۵.

۱- بحار الانوار ۱۲۰/۸۷.

می‌سراید:

عَظُمْتُ مَصِيبَةً عَبْدِكَ الْمَسْكِينِ      فِي نَوْمِهِ عَنِ مَهْرِ حُورِ الْعَيْنِ  
 الْاَوْلِيَاءُ تَمَتَّعُوا بِكَ فِي الدُّجَى      مُتَهَجِّدًا بِتَخَشُّعٍ وَ حَنِينِ  
 فَطَرَدْتَنِي عَنِ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهِمْ      اَتَرَى لِعَظْمِ جَرَائِمِي سَبْقُونِي؟  
 اَوْ جَدَّتْهُمْ لَمْ يَذْنَبُوا فَرَحِمْتَهُمْ؟      اَمْ اَذْنَبُوا فَعَفَوْتَ عَنْهُمْ دُونِي؟  
 اِنْ لَمْ يَكُنْ لِّلْعَفْوِ عِنْدَكَ مَوْضِعٌ      لِلمُذْنِبِينَ فَاَيْنَ حُسْنُ ظَنُونِي؟<sup>۱</sup>

مصیبت بنده مسکین تو بس عظیم است که از تحصیل مهریه  
 حوریان به خواب افتاده.

اولیاء در تاریکی با تهجد و شب زنده‌داری و خشوع و زاری بهره‌ها  
 برده‌اند.

مرا از کوبیدن در آستانت راندی و آنان را خواندی. آیا به واسطه  
 جرائم بزرگی که داشتم آنان بر من پیشی گرفتند؟  
 آیا آنان گناهی نداشتند و مورد رحمت تو قرار گرفتند؟ یا اگر گناهی  
 داشتند آنان را بخشیدی؟

بارالها اگر برای گنه‌کاران جای عفو و بخششی نزد تو نباشد حسن  
 ظنون و گمان‌های خوب‌مان چه می‌شود؟

آری، بازار عجیبی است بازار نیمه شب، و سوق رابحی است ثلث آخر  
 شب، و مسابقه‌ها و برده‌هاست در ساعت‌های پایانی شب. آنان که یافته‌اند

۱- الکنی واللقاب ۲/۳۷۸.

غیر آن را بافته می‌دانند و هر یافته‌ای را از آن می‌دانند.

شب آمد شب رفیق مستمندان	شب آمد شب رقیب دردمندان
شب آمد شب که نالد عاشق زار	گهی از دست دل‌گاهی ز دل‌دار
شب آن معراجی عرش آشیانه	به سبحان‌الذی اسری ترانه
فراز بارگاه عرش بنشست	ز جام لی مع‌الله گشت سرمست
سزد شب را که شاه‌کشور عشق	چنین گفت از دل دانشور عشق
که مشتاقان حق چون شمع سوزان	به شب استاده با قلب فروزان
همی خوانند خوش در پرده با شور	چو شمع از دفتر عشق آیت نور <sup>۱</sup>

از دیگر مطالبی که در سه اثر از آثار تشرّفات پسر مهزیار آمده، مطالبی در ارتباط با علائم ظهور است که مجموعاً هشت علامت است:

۱- ممنوعیت و سدّ راه کعبه و بسته شدن مسیر حجّ و عمره.  
۲- ظهور و بروز آثاری در افلاک و خورشید و ماه و ستارگان، آیات جوّی.

۳- بیرون آمدن دابّة الارض میان صفا و مروه.  
۴- خروج شخصی از آذربایجان و جنگ و خونریزی بسیار در ناحیه ری و عراق.

۵- نشستن صبی یا ضبی.

۶- جنبش مغربی.

۷- سیر عمّانی.

۸- بیعت سفیانی.

فعلاً بحثی در علائم ظهور نداریم و اگر عمر یار بود و توفیق رفیق و این سلسله آثار ادامه یافت، مباحثی گسترده و مطالبی ارزنده و آموزنده ان شاء الله، در این زمینه خواهیم آورد. هر چه هست بر اساس آن چه در این آثار آمده حوادث و وقایع مهمی در خاک و افلاک و زمین و آسمان واقع می شود و قتلها و خونریزیها و قیامها و شورشهایی تحقق می یابد که خواجه هم اشاره دارد:

این چه شور است که در دور قمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

هر کسی روزی می طلبد از ایام

علت آن است که هر روز بتر می بینم

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است

قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می بینم

دختران را همه جنگ است و جدل با مادر

پسران را همه بدخواه پدر می بینم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد

هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پند «حافظ» بشنو خواجه برو نیکی کن

که من این پند به از دَر و گوهر می بینم<sup>۱</sup>

اما دو گانه‌ها. در دو روایت پسر مهزیار دو جهت مورد عنایت قرار گرفته است: نخست مطالبی است که آن وجود مقدّس از پدر بزرگوارش نقل نموده که در غیبت مرحوم شیخ مختصر، و در نقل مرحوم صدوق مفصل آمده است و مجموع آن‌ها چهار مطلب است.

جهت اوّل که چند نوبت در این گفت و شنود آمده، سفارشات است که پدر به پسر به عنوان حفاظت و حراست و احتیاط در محیط زیست دارد و بیان شدّت علاقه و محبّت پدر به فرزند است.

تصوّر کنید پسری به مسافرت می‌رود. پدر همه سفارشات لازمه را برای حفظ و حراست به او می‌نماید. معذک هر موقعی تماس حاصل می‌شود باز در مقام سفارش برمی‌آید. به هر کس می‌رسد و می‌فهمد به جایی که پسرش رفته، می‌رود باز به او هم سفارش و توصیه می‌نماید، در عین این که می‌داند فرزندش کاملاً مراقب است و متوجّه، و اصول ایمنی را رعایت می‌کند، پدر است، دلش آرام و قرار ندارد، و اگر هم مورد اعتراض قرار گیرد همین را می‌گوید: دلم آرام نگیرد چه کنم من پدرم.

آری دل حضرت عسکری علیه السلام برای پسرش قرار و آرام ندارد.

آخر این پسر دشمن زیاد دارد. آخر ذناب و گرگ‌های بسیاری در

کمین این شبیل حیدر کز آرند.

آخر این پسر من مادرش را که از دست داده، سایه من هم که در سن پنج سالگی از سرش کوتاه شده. یک کودک یتیم پنج ساله و یک دنیا دشمن خون آشام، حق دارم این قدر بی قرار او باشم.

آخر این پسر بی قرار و نا آرام من مایه قرار و آرام عالم است. آخر این پسر من با همه پسرها فرق دارد. نه تنها با پسرهای عادی و معمولی، که حتی با همه فرزندان انبیاء و زادگان اولیاء و ابنای امامان هم فرق دارد.

اصلاً این پسر من یک چیز دیگری است. او را به هیچ پسری نسبت ندهید و با هیچ فرزندی قیاس نکنید. آن همگان دیگر و او دیگر است. آخر این آن آخرین است که اولین‌ها از آن اول‌ها در انتظارش بوده‌اند.

این پسر موعود امم است.

این فرزند من جامع الکلم است.

این نور دیده من نور دیده وجود است.

این جان من جانان آفرینش است.

این ثمره وجود من ثمره همه اشجار معرفت است.

این گل بوستان من رنگ و بوی همه گل‌های زیبا را دارد.

آری، آن چه خوبان همه دارند او تنها دارد.

این شمع شبستان من فروغ دیده دل همه صاحبان بصیرت است.

این چراغ سینه من روشنی بخش همه سینه‌های ارباب هدایت است.

این پسر من صمصام المنتقم است.

این پسر من معز الاولیاء و مذل الأعداء است.

این پسر من بابُ اللّٰهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَىٰ است.

این پسر من وَجْهُ اللّٰهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ است.

این پسر من السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ است.

این پسر من صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَىٰ است.

این پسر من امام منصور است.

این پسر من مضطرّ مجاب است.

این پسر من آخرین فرزند معصوم محمد و علی و فاطمه صلوات اللّٰهِ

عليهم اجمعين است.

این پسر من کسی است که همه خوبان عالم از آغاز عالم چشم

امیدشان را به سوی او دوخته‌اند و دیده دل‌شان را فرا روی او قرار داده‌اند.

اگر گردی به دامان او بنشیند خاک بر سر عالم می‌شود. اگر خاری به پای او

برود خونابه از دل هستی می‌ریزد.

اگر دستی به رسم اذیت به سویش دراز شود وجود به خروش می‌آید.

آخر فقط نه خاکیاں که افلاکیان هم، آخر فقط نه فرشیان که عرشیان

هم، آخر فقط نه دوپاها که چارپاها هم، آخر فقط نه قدم صافان که قدم

گردان هم، آخر نه فقط بزّیان که بحریان هم، آخر نه فقط ماهیان که

پرنندگان هم، آخر نه فقط شمع‌ها که گل‌ها و پروانه‌ها هم، آخر نه فقط

گیاه‌ها که خارها هم، آخر نه فقط خاک‌ها که آب‌ها هم، آخر نه فقط

کلان‌ها که خرده‌ها هم، آخر نه فقط سنگ‌ها که شن‌ها و ماسه‌ها هم، آخر

نه فقط اقیانوس‌ها که دریاها و موج‌ها هم، آخر نه فقط اوج‌ها که پست‌ها

و حضيض‌ها هم، آخر نه فقط گوسفند و میش‌ها که گرگ‌ها هم، آخر نه

فقط مور و ملخ‌ها که مارها هم، آخر نه فقط آن چه گفتیم که ناگفته‌ها هم،



آخر نه فقط ادریس و عیسی که خضر و الیاس هم، آخر نه فقط آدم که خاتم هم، آخر نه فقط علی و فاطمه - علیها السلام - که محراب و مسمار هم، آخر نه فقط محسن و حسن - علیهم السلام - که حسین و زینب - علیهم السلام - هم، آخر نه فقط علی و محمد و جعفر موسی و علی و محمد و علی و من حسن - صلوات الله علیهم اجمعین - که زنجیر و زین و تخته در زندان و جگر مسموم هم، آخر نه فقط اینها همه که وعاء مشیت و و کُر و آشیان مشیت و اراده حَقّند، که اراده و مشیت حق هم، همه و همه، منتظر آمدن این پسر من هستند.

من حق دارم هوای این پسر را خیلی داشته باشم و پیوسته او را سفارش کنم که خودش را حفظ کند.

آری، حق داری، حق داری. هرچه می خواهی بگو.

آری، باید این پسر من باقی بماند، صحیح و سالم بماند، خوب و بانشاط بماند، هیچ آسیبی نبیند. لذاست که پیوسته او را سفارش می کنم.

مهدی من، عزیز من، جگر من، پسر من، ناز من، نازنین من، گل همیشه بهار من، طرّه مشک سای تو بوی بهار می دهد ای پسر!

قلب من، قالب من، جان من، جانان من، روح من، ریحان من، وجود من، هستی من، بود من، نبود من، غیر از خدای من.

پدر جان، بابا جان، مواظب باش! خیلی هم مراقب باش! از مردم فاصله بگیر! در نقاط دور دست زندگی کن، کسی از جایت باخبر نشود! دستی به آشیانت نرسد و پایی در مسیر راحت قرار نگیرد! مگر، آن هم چه مگری! که گاهی تا سرحد مرگ می برند تا مگری مگر شود.

آری، پسر من پنهان باش! عزیز دلم مخفی باش! بر حذر باش! بیابان گرد باش! صحرائشین باش! کوه نورد باش! طرید باش! شرید باش! دور باش دور!

که نوعاً قدرت را نمی‌دانند و حرمتت را نمی‌شناسند. دور باش و پنهان!  
مخفی باش و غایب!

آری، من پدر تو هستم. چه کنم بابا، تو ستارهٔ سحر منی، تو پارهٔ دل  
منی.

خواهم که تو ای پارهٔ دل زنده بمانی  
چون ماه جهان‌تاب درخشنده بمانی  
تابنده سهیل منی و شمع سرایم  
خواهم ز خدا روشن و تابنده بمانی  
امید من آن است که در گلشن هستی  
چون غنچهٔ گل با لب پر خنده بمانی  
چون زهره به پیشانی عالم بدرخشی  
تاجی شوی و بر سر آینده بمانی  
خواهم که پس از من چو یکی نخل برومند  
تا زنده کنی نام پدر زنده بمانی<sup>۱</sup>

نمی‌دانم در این صفحات چه آوردیم و در این سطور چه نقشی  
ریختیم، که قلم نه در اختیار ما، بل به دست دل بود. به او گفته‌اند هر چه و  
هر جا خواهی بپل.<sup>۲</sup>

دومین جہتی کہ آن وجود مقدس برای پسر مهزیار از پدر بزرگوارش

۱- اشک مهتاب ۱۸۲.

۲- امر حاضر از هلیدن: بگذار. (فرهنگ فارسی)

نقل نموده، گفتاری در ارتباط با امر امامت است، آن هم در دو بُعد امامت عامّه به معنی اعم، و امامت خاصّه به معنی اخص.

در قسمت نخست او را به این حقیقت توجّه داده‌اند که سنت حق تعالی از آغاز عالم این بوده که زمین و اهلش را خالی از حجت نگذارده و پیوسته امام و پیشوا و ولی و راهنمایی بوده که اهل حق به او اقتدا نموده و بر منهاج و سنت و سیره و روش او زندگی کرده‌اند. این امر مضاف بر جهت نقلی، برهان عقلی هم همراه دارد.

در قسمت دیگر او را به خصوص امامت آن وجود مقدّس توجّه داده‌اند، که باز در این دفتر کم‌برگ جایی برای طرح این مباحث پر حجم نیست.

جهت سومی که باز پسر مهزیار را به آن توجّه داده‌اند و از پدر بزرگوارشان برای او نقل نموده‌اند، علقه و ارتباط خوبان و پاکان، اختیار و ابرار و اهل طاعت و اخلاص با آن وجود مقدّس است، حتی در روزگار غیبت و هنگامه استتار. آن هم نه علقه و ارتباط عادی و معمولی و بالاتر از معمولی. نه، علقه‌ای شوق‌آمیز و ارتباطی شورانگیز، و پیوندی عشق‌افروز و جان‌سوز، و اتّصالی مغناطیسی، و جاذبه‌ای که لفظ برای تصویر کیفیتش نداریم. و پدر آن علاقه و ارتباط را به عشق و علاقه پرنده به آشیان و طایر به و کر و لانه‌اش تشبیه نموده است.

آری، مرغ دل‌اریاب و فاهر جا به پرواز آید جز بر بام آن دار و جز بر نقطه مخروطی آن خیمه گردون‌سا ننشیند.

امروز امیر در میخاته تویی تو  
فریادرس ناله مستانه تویی تو  
مرغ دل ما را که به کس رام نگرده  
آرام تویی دام تویی دانه تویی تو  
آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب  
از روزن این خانه به کاشانه تویی تو  
ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند  
گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو<sup>۱</sup>

آخرین جهتی که پسر از پدر برای پسر مهزیار نقل نموده، نوید بشارت ظهور موفورالسرور و تنظیم و تنسیق امور به کف با کفایت اوست. همچنین بیان بعضی از صفات اصحاب خاص و یاران مخصوص آن وجود مقدس در گاه قیام و هنگامه انتقام است، و یادکرد وضعی که هستی در زمان حکومت حقّه و دولت الهیّه آن حاکم الهی پیدا می کند، که سلم و رفق، نرمش و آسایش بر اهل آفاق سایه گستر می گردد، و بهجت و نصرت، شادی و شادابی در وجود ظاهر می شود، و جبّاران و قاسطان، دشمنان و نا اهلان نابود می گردند، و عدل و داد و امن و امان عالم گیر می شود.

بیشتر مطالب این قسمت در نخستین نقل مرحوم صدوق آمده است که البته در این نوشته مختصر مجالی برای توضیح آنها نیست، و اگر لطف یار همراه بود و همیاری نمود در مجلّدات پایانی این مجموعه ترسیم آن

زمان مبارک و میمون را می آوریم و تصویر آن روزگار فرخنده و فرح زارا از نوک خامه بر صحنه نامه رقم می زنیم.

دومین جهتی که در دو روایت آمده سؤال آن وجود مقدس از شیعیان عراق است که معلوم می شود در آن زمان هم در شدت و سختی بوده اند و از ناحیه حکام مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند که آن حضرت ابتداءً در حق آن حاکمان ستم پیشه و خلفای غاصب زورگو نفرین می کند و سپس نوید از بین رفتن آنان را می دهد.

از مجموعه آثار رسیده استفاده می شود گویا اهل عراق و محدوده بین النهرین بیش از سایر مناطق و محدوده ها در طول تاریخ مورد اذیت و آزار و حمله و هجمه بوده اند. چه بسا کشته شدن شش حجّت در آن خاک و گلایه ها و شکوه های امیر مؤمنان و ناله و نفرین های آن حضرت و سایر معصومان در این امر اثر داشته و دارد. امید است با ظهور موفور السرور آن آقا که از پسر مهزیار حال اهل عراق را می پرسد، امن و امان به همه هستی به خصوص آن ناحیه و سامان ارزانی گردد.

آن چه تنها در یک نقل آمده چهار جهت است:

نپذیرفتن و رد کردن بیش از پنجاه هزار درهم ابن مهزیار است که با تبسمی دل نشین آن را نمی پذیرند و هم به عنوان مخارج بازگشت سفر در اختیار خود او قرار می دهند، و با تشکر و امتنانی که اظهار می دارند، اندوه قبول نکردن را از دلش می زدایند که نهایت لطف و مرحمت نمودار است. در این قسمت جهاتی قابل توجه است: یکی این که نهایت لطف و

مرحمت را به دوستان و شیعیانشان دارند و حقوق و اموال خودشان را چون مالک حقیقی به تملیک مالک واقعی علی‌الاطلاق هستند، به آنان برمی‌گردانند.

دیگر این که غبار غم عدم قبول را با آب تشکر و سپاس شستشو می‌دهند که این امری است از جهت اخلاقی بسیار حایز اهمیت. اگر خدای نخواستہ موجبات کسر خاطر کسی را به جا یا نابه جا فراهم آوردیم فوراً زمینه زدودن و از بین رفتن آن را فراهم آوریم و نگذاریم کسی ملول از عدم قبول ما گردد.

تا توانی رفع غم از خاطر ناشاد کن

در جهان گریاندن آسان است قلبی شاد کن

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده

به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی

جهت دوم که تنها در یک نقل آمده سرّ حجاب و راز استتار آن سرّ ربّانی و راز رحمانی است از دیدگان ما و امثال ما. در این زمینه در نقل طبری از زبان رسول دیار یار یک جمله آمده بسیار کوتاه ولی خیلی کوبنده، مختصر ولی بسیار تکان دهنده، و آن این است:

مَا هُوَ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ وَلَكِنْ جَنَّةُ سَوْءِ أَعْمَالِكُمْ.

او از شما مخجوب و مستور نیست، آن چه موجبات ستر و خفا و پنهانی و استتار او را نسبت به شما فراهم آورده سوء اعمال و بدی کردار خود شماست.

این نکته‌ای است بسیار قابل توجه که باید نسبت به آن تأمل و دقت بیشتری داشته باشیم و چه بسا بتوانیم دو جهت را از آن استفاده کنیم: یکی این که منشأ اصل غیبت سوء اعمال و بدی رفتار است. و دیگر این که محرومیت ما از دیدار آن جمال خدایی، کردار ناشایسته ماست. وقتی قرآن شریف محجوبیت از ربّ را در قیامت نسبت به آنان که دل‌هاشان را زین و چرک گرفته، بازگو می‌نماید:

﴿ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴾<sup>۱</sup>

حدیث هم محجوبیت مظهر ربّ را سوء کردار برمی‌شمرد. می‌خواهیم حجاب مرتفع گردد؟ حجاب معصیت را برطرف سازیم. می‌خواهیم دیده‌مان لیاقت دیدار یار پیدا کند؟ چشممان را پاک کنیم. می‌خواهیم گوش‌مان قابلیت شنیدن گفتار او را داشته باشد؟ گوش‌ها مان را از استماع آن چه او نمی‌پسندد دور بداریم، که متأسفانه نوع آن چه می‌شنویم از آن‌هاست که او نمی‌پسندد. مگر هر صدایی از هر سوراخی به هر اسمی درآمد خالی از اشکال است؟ که دیگر همه گرفتار و همه مبتلا و در همه خانه‌ها و همه مراکز و محل‌ها آن چه به گوش می‌رسد نوعاً آن گونه است که او نمی‌خواهد.

مگر برچسب اسلامی چیزی را اسلامی می‌کند؟ بگذریم. حاشیه نرویم که بیم داریم نوشته به حاشیه رود.

در هر حال این چشم و گوش، گوش و چشمی نیست که لایق و قابل دیدار یار و شنیدن صوت ملکوتی و نوای رحمانی آن دل‌دار باشد. این گوش و چشم در همین کوی و برزن و در همین کوچه و خیابان‌ها باید پرسه بزنند. می‌خواهیم دستمان به دامن جلال خدایی‌اش برسد؟ دست به طرف آن چه رضای خاطر او نیست دراز نکنیم.

می‌خواهیم قدم‌مان در راه وصال و مسیر ایصال به او قرار گیرد؟ قدم در راهی که نمی‌خواهد برنداریم.

و سرانجام اگر می‌خواهیم قلب‌مان جای تجلی خاصّ او گردد خانه دل را از هر چه آن صاحب دل دوست ندارد خالی بداریم و آن‌گاه طالب تجلی شویم. همان چه در پاسخ نامه حاجی اشرفی فرموده‌اند:

آینه شو جمال پری‌طلعتان طلب

جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب<sup>۱</sup>

جریان این شعر را از این جهت که می‌تواند برای همه ما از ابعاد مختلف آموزنده باشد، می‌آوریم:

شخص موثقی از محترمین زائرین حضرت رضاعلی<sup>علیه السلام</sup> در ماه رمضان ۱۳۵۳ در مشهد مقدس رضوی برای من نقل کرد:

حاج میرزا حسن طبیب گفته است که من وقتی عازم زیارت حضرت ابی‌الحسن‌الرضاعلی<sup>علیه السلام</sup> شدم و آن زمان مرحوم حاجی اشرفی در وطن

۱- این بیت اول از غزل صائب است که در دیوانش این چنین آمده:

آینه شو وصال پری‌طلعتان طلب      اول بروب خانه سپر میهمان طلب  
(دیوان صائب ۱۶۰)



اصلی خود اشرف (بهشهر) بود و من به جهت امر وصیت‌نامه خود خدمت آن بزرگوار رفتم.

آن جناب چون مطلع شد که من عازم زیارتم فرمود: هنگامی که خواستی حرکت کنی به من خبر ده. از این جهت وقتی خواستم حرکت کنم نزد آن جناب مشرف شدم. پس آن مرحوم پاکتی به من داد و فرمود: لدی الورد این نامه را تقدیم حضور امام علیه السلام کن و در مراجعت خود جوابش را بگیر و برای من بیاور. من این تکلیف و امر او را عامیانه پنداشتم که چه گونه من جواب بگیرم، و لذا از آن ارادتی که به آن جناب داشتم، کاسته شد. لکن بزرگی او مرا مانع شد که ایرادی کنم. در هر حال از خدمتش مرخص شدم و حرکت نمودم تا این که به آستان قدس امام هشتم علیه السلام مشرف گردیدم و نظر به اسقاط تکلیف پاکت را به ضریح مطهر انداختم.

چند ماه برای تکمیل زیارت توقف نمودم و سخن آن مرحوم که جواب نامه را بگیر و بیاور از نظرم محو شده بود. تا شبی که صبحش عازم بر حرکت بودم برای زیارت وداع مشرف شدم و چون پس از نماز مغرب و عشاء مشغول نماز زیارت شدم شنیدم صدای قُرُق باش بلند شد که زائرین از حرم بیرون روند و خدام آن حضرت حرم را تنظیف نمایند. من متحیر شدم که اول شب که وقت در بستن نسیت ولی تا من از نماز زیارت فارغ شدم دیدم در حرم مطهر کسی نمانده به غیر از من. پس برخاستم که از حرم بیرون روم ناگاه دیدم بزرگواری در نهایت عظمت و جلالت از طرف بالاسر با کمال وقار قدم می‌زند. چون برابر من رسید فرمود:

حاج میرزا حسن وقتی که به اشرف رسیدی سلام مرا به حاجی  
اشرفی برسان و بگو:

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب

آن‌گاه از برابر من گذشت و غائب گردید.

پس برخاستم و گردش کردم در حرم، او را ندیدم و یک مرتبه ملتفت  
شدم که اوضاع حرم به مثل اول است و مردم در حرم مطهر بعضی  
ایستاده و بعضی نشسته‌اند و مشغول زیارت و عبادت‌اند. پس حال  
ضعفی به من روی داد و چون به حال آمدم از هر کس پرسیدم چه  
حادثه در حرم روی داد، مردم از سؤال تعجب کردند که حادثه‌ای  
نبوده تو چه می‌پرسی؟

آن وقت فهمیدم که عالم مکاشفه‌ای برای من روی داده بود و  
عقیده‌ام به حاجی زیاد شد و بر غفلت خود متأثر شدم. پس از مشهد  
حرکت کردم تا به اشرف رسیدم و یک سره رفتم در خانه مرحوم  
حاجی تا پیغام حضرت رضاعلی<sup>علیه السلام</sup> را به او برسانم و چون در را کوبیدم  
صدای حاجی بلند شد که حاجی میرزا حسن آمدی قبول باشد. بلی:

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب<sup>۱</sup>

و یا به قول خواجه شیراز:

تو خود حجاب خودی «حافظ» از میان برخیز

خوب است در این زمینه به این جمله معراجیه توجه کنیم:

يا أَحْمَدُ... فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الْأَزْمَةِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرَفَهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذَكَرًا لَا يُخَالِطُهُ النُّسْيَانُ، وَمَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ. فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبَّبْتُهُ وَأَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِي إِلَى جَلَالِي، وَلَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةَ خَلْقِي وَأُنَاجِيهِ فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ وَتُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَمُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ، وَأَسْمِعُهُ كَلَامِي وَكَلَامَ مَلَائِكَتِي وَأَعْرَفَهُ السِّرَ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنِّي خَلْقِي...<sup>۱</sup>

از حقایقی که در شب معراج، محبوب با حبيب و احد با احمد گفته، این بوده: ای احمد، هر کس به رضای من عمل کند - و در مقام تحصیل رضا و خشنودی من برآید - سه خصلت را ملازم او بدارم: شکر و سپاسی که آمیخته به جهل و نادانی نباشد، ذکر و یادى که مخلوط به فراموشی و نسیان نباشد، محبت و دوستی آن گونه‌ای که بر محبت من دوستی هیچ مخلوقی را اختیار نکند - این هر سه را - به او عنایت کنم. پس آن گاه که محبت و دوست من شد، من هم او را دوست بدارم و دیده دلش را به جلالم بگشایم و خاصان خلقم را از او پنهان ندارم و در تاریکی‌های شب و روشنی روز با او نجوا داشته

باشم تا آن جا که گفتگو و همنشینی اش از خلق بریده شود، و سخن خودم و کلام فرشتگانم را به او بشنوایانم و او را به آن سزی که از خلقم پنهان داشته‌ام، آشنا سازم...

این قسمت از حدیث را هر چند همه جملاتش حایز اهمیت بود، به خاطر این جمله اش آوردیم: لا أُخْفَى عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلْقِي، اگر ما و شما در مقام تحصیل رضای حق تعالی برآییم - که تحصیل رضای او هم در گرو دو کلمه ای است که گفتن آن آسان است و عمل به آن هم با کمک و عنایت او سهل است - اگر رضای او را تحصیل کردیم او خاصان خلقش را از ما مخفی نمی دارد. برترین و بالاترین بندگان خاص خداوند امروز وجود مقدس والا قدرت گردون شوکت فلک رفعت کرسی سطوت عرش عزت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه است. اگر در مقام تحصیل رضای خدا برآمدیم، فرامین و اوامر او را امتثال نمودیم و نواهی و محرّمات او را ترک کردیم، حق تعالی آن آقا را از ما مخفی نمی کند. همان چه در گفتار رسول دربار ولایت مدار با جناب ابن مهزیار آمده بود:

مَا هُوَ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ وَ لَكِنْ جَنَّهُ سَوْءُ أَعْمَالِكُمْ.

و همچنین جمله دیگری که در حدیث معراجیه آمده بود:

وَ أَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنِ خَلْقِي.

اگر ما در مقام تحصیل رضای حق برآمدیم او سر مستور از خلق را به ما معرفی می کند و می شناساند. امروز مصداق اتم سر الله امام عصر علیه السلام

است. می‌خواهیم خدا او را به ما بشناساند آن هم معرفت و شناخت خدایی؟ در مقام تحصیل رضای خدا برآییم تا خدا آن سر مستتر را به ما معرفی نماید.

جهت سومی که در یک نقل آمده و از حیثی مهمترین جهت در شرف یابی پسر مهزیار است، پاسخی است که آن وجود مقدس در عذری که ابن مهزیار از دیر شدن شرف یابی اش به دیار یار آورده، فرموده است، و آن این است:

لَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأَمْوَالَ وَ تَجَبَّرْتُمْ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَطَعْتُمْ الرَّحِمَ  
الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عُذْرٍ لَكُمْ الْآنَ؟!

شماها در مقام جمع‌آوری ثروت و ازدیاد اموال برآمدید و بر ضعفای اهل ایمان اظهار برتری و عتو و سرکشی نمودید و آن پیوند و ارتباطی که میان شما بود، آن اخوت اسلامی و برادری و یگانگی دینی را بریدید. حالیا در پیشگاه ما چه عذری دارید؟

از این کوتاه جملات که از حیثی بس آمرانه و حاکمانه و ملوکانه است، و از جهتی بسیار مشفقانه و خیرخواهانه، نکاتی استفاده می‌شود. یکی این که آن وجود مقدس پیوسته نگران حال دوستان و شیعیان خویش می‌باشد و مثبت و منفی کارهای آنان و خوب و بد رفتارشان مدام مورد عنایت و توجه اوست. کوتاهی صاحبان مال و منال از رسیدگی به امور افتاده حالان را آن حضرت نمی‌پسندد و مانع وصال می‌شناسد. و به راستی این امری است بسیار حایز اهمیت که توجه داشته باشیم



و چه بسا دو جهت دیگری که آن وجود مقدس به پسر مهزیار تذکر داده، تجبر بر ضعفاء و قطع رحم و برش پیوند و ارتباط هم پی آمد همان کَثْرَتُ الْأَمْوَالِ باشد.

مال که زیاد شد بر فرض که از مسیر درست هم زیاد شده باشد، غالباً پی آمد تجبر و تفرعن و عتو و سرکشی و بزرگ نگری خویش و کوچک شمردن دیگران را به دنبال دارد. به همین جهت بسیار به جاست بر فرض که حقوق واجب مال را، آن گونه که باید و شاید ادا کرده و می کنیم، در مقام احسان و لطف و دستگیری و کمک رسانی هر چه بیشتر، آن گونه که شئون اهل ایمان اقتضا دارد، برآیم تا گرفتار این پی آمدهای سخت و چه بسا مهلک نگردیم. و بدانیم که بزرگان ما اهتمام خاصی به این جهات داشته اند، که باز چون بحث استقلالی در این زمینه نداریم، ناگزیریم به اجمال بسنده کنیم و مختصری بیاوریم.

شبی سید بحر العلوم خادمش را به سراغ سید جواد عاملی - صاحب مفتاح الکرامة - فرستاد. او هم شتابان به حضور رسید. چون چشم سید بر او افتاد فرمود: آیا از خدا نمی ترسی؟ آیا مراقب خداوند نیستی؟ آیا حیا نمی کنی از خدا؟ - سید جواد - گفت: مگر چه روی داده؟ فرمود: مردی از برادران - دینی - تو از بقال برای عیال خود هر شب و روز خرمای زاهدی به قرض می گرفت و بر غیر آن قوت نداشت، و بر ایشان هفت روز می گذرد که برنج و گندم نچشیده اند، و امروز که رفت خرما بگیرد، بقال به او گفت: قرض تو فلان مبلغ شده.

او هم از بقال حیا کرد و چیزی نگرفت و خود و عیالش شب را به سر می‌برند بی شام، و تو خوش می‌گذرانی و می‌خوری، و او خانه‌اش به خانه تو متصل است و می‌شناسی او را و او فلانی است. مرحوم سید جواد گفت: واللّٰه مطلع نبودم به احوال او. سید فرمود: اگر مطلع بودی به حال او و شام می‌خوردی یهودی بودی یا کافر. و این غضب من بر تو به جهت تجسس نکردن و عدم اطلاع از حال ایشان است. سپس مجموعه غذاهایی نفیس و کیسه‌ای تنخواه به وسیله سید جواد و خادمش برای او فرستاد تا آخر جریان که مفضل است.<sup>۱</sup>

می‌بینیم شخصیتی چونان سید بحر العلوم مطلع مقصر - آگاهی که در انجام وظیفه کوتاهی می‌کند - را غیر مسلمان می‌شمرد و بای خبر چنین عتابی دارد. احادیث و روایات، قصص و حکایات در این زمینه بسیار است بسیار.

مرحوم شیخ اعظم در مکاسب این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام آورده است:

اخْتَبِرُوا إِخْوَانَكُمْ بِخَصَلَتَيْنِ، فَإِنْ كَانَتْ فِيهِمْ، وَإِلَّا فَأَعْرِبْ ثُمَّ أَعْرِبْ:  
الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي مَوَاقِيتِهَا وَالْبِرُّ فِي الْإِخْوَانِ فِي الْيُسْرِ وَالْغُنْرِ.<sup>۲</sup>

برادران و دوستانتان را با دو خصلت بیازمایید اگر دارا بودند که خوب، و گرنه از آنها دوری گزینید و دور شوید: یکی محافظت بر نماز در

۱- فواتد رضویه ۸۶ با مختصر تغییری در عبارت.

۲- المكاسب ۴۷.



اوقات آن - توجه و اهتمام به آوردن نمازها در اول وقت یا وقت فضیلت و یا وقت اداء - و دیگری بر و نیکی به اخوان و دوستان در آسانی و سختی.

و پیوسته به این احادیث توجه داشته باشیم که:

شخصی به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد: همانا شیعه نزد ما بسیار است. فرمود: آیا غنی و ثروتمند بر فقیر و نیازمند عطوفت دارد؟ آیا نیکوکار از بدرفتار می‌گذرد؟ و روحیه مواسات در جمع آنان حاکم است؟ عرض کرد: نه. فرمود: لَيْسَ هَؤُلَاءِ شِيعَةً. الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا.<sup>۱</sup>

فرمود اینان شیعه نیستند. همانا شیعه کسانی هستند که این صفات را دارند.

مفضل بن عمر می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام بودم مردی از آن حضرت پرسید:

فِي كَمْ تَجِبُ الزَّكَاةُ مِنَ الْمَالِ؟

زکات مال چه مقدار لازم است؟ فرمود: از زکات ظاهری می‌پرسی یا از زکات باطنی سؤال می‌کنی؟ عرض کرد: خواهان پاسخ هر دو هستم. فرمود: اما زکات ظاهری از هر هزار درهم بیست و پنج درهم است - یک چهلم - وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَلَا تَسْتَأْتِرُ عَلَىٰ أَخِيكَ بِمَا هُوَ أَخَوُجُ إِلَيْكَ - إِلَيْهِ - مِنْكَ. اما زکات باطنی این است که چیزی که برادر

۱- اصول کافی، باب حق المؤمن علی اخیه حدیث ۱۱.

دینیات به آن نیازمندتر است برای خود انتخاب نکنی.<sup>۱</sup>

به راستی اگر ملاک و میزان حقایقی است که این احادیث و روایات می‌گویند - که واقعاً هم همین است - کار بسیار سخت است و دشوار، و امر بسیار مشکل و صعب، و کمیت نوع مان، حتی همان‌ها هم که در این گونه امور سعی و کوشش دارند، لنگ است و لنگ.

در هر حال می‌بینیم آن وجود مقدس تکثیر اموال و تجبر بر ضعف و قطع رحم و پیوندها را بر پسر مهزیار خرده می‌گیرد، تا هر چند خود او مراقبت دارد بیشتر در مقام برآید و به دیگران هم برساند و بدانند مسؤولیت بسیار سنگینی است و کار هم به این وسعتی که بسیاری از ما می‌پنداریم، نیست.

کسی خسبد آسوده در زیر گل	که خسبند از او مردم آسوده‌دل
نخواهی که باشی پراکنده‌دل	پراکندگان را ز خاطر مهل
پریشان کن امروز گنجینه چُست	که فردا کلیدش نه در دست توست
تو با خود ببر توشه خویشتن	که شفقت نیاید ز فرزند و زن
کسی گوی دولت ز دنیا برد	که با خود نصیبی به عقبی برد
به پوشیدن ستر درویش کوش	که ستر خدایت بود پرده پوش
مگردان غریب از درت بی‌نصیب	مبادا که گردی به درها غریب
به حال دل خستگان درنگر	که روزی تو دل خسته باشی مگر
درون فروماندگان شاد کن	ز روز فروماندگی یاد کن

مشو تا توانی ز رحمت بری      که رحمت بر نددت چو رحمت بری  
کرم خوانده‌ام سیرت سروران      غلط گفتم اخلاق پیغمبران<sup>۱</sup>

آخرین جهتی که در یک نقل ابن مهزیار آمده و برای همه دوستان خاندان رسالت علیهم‌السلام مایه نوید و امید است، سخنی است که آن منتقم و دادگستر از انتقام جویی غاصبان نخستین و ظالمان اولین به میان آورده است؛ همانان که ریشه همه مظالم را باید در خلافت غاصبانه و حکومت جائرانه آنان جستجو کرد. آنان که هر سر حق‌گویی که در طول تاریخ اسلام بردار رفته است، پی آمد ظلم و ستم و غصب و خیانت آنان بوده و هر خون به ناحق که ریخته شده، فرجام طرح‌های جائرانه آنان بوده، و هر آه و ناله‌ای که از نای مظلومی برخاسته، پدیدۀ فریادهای جورانۀ آنان بوده است.

آری، آنان بر سردار می‌روند و سرداری، خاص اولیاء حق می‌گردد و بساط ظلم و ستم و جور و بیداد و کفر و نفاق برچیده می‌شود و صالحان وارث زمین می‌گردند.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ  
الصَّالِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

که خوب است عزیزان به آن چه در توضیح این آیه شریفه و تحقق مفادش در عصر ظهور موفور السرور امام عصر علیه‌السلام در کتاب حدیث قبل از میلاد آورده‌ایم مراجعه نمایند.<sup>۳</sup>

۱- کلیات سعدی ۲۶۹ بوستان.

۲- سوره انبیاء: ۱۰۵.

۳- حدیث قبل از میلاد، قسمت دوم ۴۵-۶۵.

منزل آخرین

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

در میان تمامی تشرّفات و مجموعه شرف‌یابی‌ها به دیار یار، تشرّف پسران مهزیار و شرف‌یابی آنان از شهرت خاصی برخوردار بوده و متضمّن نکات ارزنده بسیاری است که آن‌ها را در جمع جمیع دیدارها ممتاز و یگانه ساخته. نسیم بُن کا کل یار و نفحه طرّه دل جوی دل‌دار کاملاً از آن‌ها به مشام جان ارباب معرفت نشسته تا آن‌جا که کمتر عاشق دل‌سوخته و شیدای دل از دست داده‌ای یافت شده و می‌شود که با این جریانات و دیدارها سر و سرّی نداشته باشد و مکرّر در مکرّر آن را نگفته و نشینده و نخوانده باشد. چرا نه؟ که:

كَالْمِسْكِ كُلَّمَا كَرَّرْتَهُ زَادَ تَضَوُّعًا.

همانند مشک است تکرارش بوی خوشش را بیشتر منتشرسازد.

آری، پیوسته خستگان وادی حرمان و تشنگان چشمه هجران در خلوات و جلوات خود با آن چه در این دیدار آمده دیده دل را منور داشته، و ساز عشقشان را با سوز این نغمات و گفتار به صدا درآورده‌اند، و علی‌الدوام با جملات پیامی و پیام‌های عتابی این شرف‌یابی‌ها ترنم

داشته‌اند، و آهی سرد از سینه گرم و دل سوزان در این زمینه کشیده‌اند و گفته‌اند: ای کاش ما هم چونان پسران مهزیار بودیم و به دیار یار یاریافته بودیم.

چه بسا شهرت اهتمام به آن، خود بیان‌گر مقبولیت آن در جمع ارباب ولا و اخوان صفا بوده باشد و نیازی به آن چه در این منزل می‌آوریم نباشد. ولی از این جهت که این دفتر تا حدودی در این زمینه جامع باشد و این نوشتار شامل، این باب را گشودیم و در این منزل قدم نهادیم.

در قبال مقبولیت تام این تشریفات، از دیر زمان اشکالات و شبهات، ابهامات و ایهامات و پرسش‌ها و سوالات در این شرف‌یابی‌ها مورد گفت و شنود قرار گرفته و حتی با خامه‌های خاصان هم بر نامه‌ها نشسته که به اجمال و اشارت به بعضی از آنها می‌پردازیم.

نخستین جهتی که در این دیدار مورد ابهام و پرسش است این است که آیا این مجموعی که از تشریفات پسر مهزیار آوردیم، یک تشریف است و متشرّف یک نفر بوده، یا هم تشرّف و هم متشرّف متعدّد بوده است؟ چون هم نامی که در آنها آمده با یکدیگر فرق دارد، و هم مطالبی که آمده متفاوت است. و چه بسا این فرق‌ها و تفاوت‌ها نشانه تعدّد باشد.

در نقل مرحوم شیخ در الغیبه علی بن مهزیار آمده.

در نقل نخست مرحوم صدوق ابراهیم بن مهزیار آمده.

در نقل دوم مرحوم صدوق علی بن ابراهیم بن مهزیار آمده.

در نقل مرحوم طبری در دلائل هم علی بن ابراهیم بن مهزیار آمده.

در نقلی هم که مرحوم مجلسی از غیبت شیخ طوسی آورده علی بن

ابراهیم بن مهزیار آمده.

در نقل مرحوم سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز از دلائل طبری هم علی بن مهزیار آمده.

نقل دوم مرحوم صدوق را هم مرحوم مجلسی علی بن مهزیار آورده است.

مجموعاً از آن چه آوردیم و نیاوردیم سه نام استفاده می شود:

علی بن مهزیار، ابراهیم بن مهزیار، علی بن ابراهیم بن مهزیار.

اگر علی بن مهزیار را همان علی بن ابراهیم بن مهزیار بدانیم - در مقام

نسبت، فراوان اتفاق افتاده که نواده را به جدّ نسبت داده اند - در مجموع با

دو نام رو به رو هستیم. مرحوم مجلسی در این زمینه می گوید:

بدان که اختلاف اسماء راویان این جریان ممکن است منشأش

اشتباه ناقلان باشد، یا این که برای همه آنان چنین تشریفاتی روی

داده. و اظهر این است که علی بن مهزیار همان علی بن ابراهیم

بن مهزیار است - که نام پدرش حذف شده - و او را به جدّش مهزیار

نسبت داده و علی بن مهزیار گفته اند به جای علی بن ابراهیم

بن مهزیار، و او برادر زاده علی بن مهزیار مشهور است؛ زیرا بعید

است که علی بن مهزیار مشهور - که از اصحاب حضرت رضا و

حضرت جواد علیه السلام بوده - آن زمان - یعنی زمان غیبت صغری - را

درک کرده باشد... اما خبر ابراهیم بن مهزیار، احتمال اتحاد - با خبر

علی بن ابراهیم بن مهزیار - را دارد بنابر این که اشتباهی از ناسخان

و راویان در اسم شده باشد آن سان که احتمال تعدّد هم می رود، هر

چند احتمال اتحاد ظاهرتر است.<sup>۱</sup>

از عبارتی که از مرحوم مجلسی آوردیم، استفاده می‌شود که ایشان دو نفر را به عنوان علی بن مهزیار می‌شناسد: یکی علی بن مهزیار بدون واسطه که از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام است و بعید است که عصر غیبت صغری را درک نموده و صاحب تشرّف باشد.

دیگری علی بن ابراهیم بن مهزیار که به عنوان اختصار از او تعبیر به علی بن مهزیار می‌شود و برادر زاده آن علی بن مهزیار بی‌واسطه است و او صاحب تشرّف بوده.

ولی صاحب تنقیح یک علی بن مهزیار بیشتر نمی‌شناسد و استبعاد مرحوم مجلسی را پاسخ گفته است،<sup>۲</sup> که خوب است ارباب تحقیق مراجعه نمایند.

آن چه مرحوم مجلسی برای رفع مشکل آورده چه بسا مناسب‌تر از مطلب تنقیح به نظر برسد؛ زیرا در آن، سیمای پسر مهزیار در هنگام تشرّف حداقل نود ساله می‌نماید و اگر آن چه در نقل مرحوم شیخ طوسی آمده که گفته: بیست سفر حج مشرف شدم برای دیدار آن وجود مقدّس، درست باشد بر فرض که سفرها پی‌درپی و همه ساله بوده باشد، سنّ او در هنگام شرف‌یابی از صد سال هم باید بگذرد، و ضرورتی به این گونه تکلفات نیست.

از طرف دیگر، دلیل صاحب تنقیح که گفته: علمای رجال دو نفر را به عنوان علی بن مهزیار و علی بن ابراهیم بن مهزیار نیاورده‌اند و به یک نفر

۲- تنقیح المقال ۳۱۲/۲.

۱- بحار الانوار ۴۶/۵۲.



اكتفا نموده‌اند، نمی‌تواند دلیل کاملی باشد؛ زیرا بسیاری از راویان و ناقلان آثار هستند که نامشان در کتب رجال پیشینیان نیامده است.

اما ابراهیم بن مهزیار از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است و مورد وثوق و اطمینان،<sup>۱</sup> و نخستین شرف‌یابی که از صدوق آوردیم نسبت به او رسیده است، و در قسم اول رجال علامه حلی نام او آمده که نشان اعتبار او و اشارتی به وکالت اوست.<sup>۲</sup>

در هر حال آن چه به نظر می‌رسد و ظاهر نقل‌هایی که آوردیم بیان‌گر آن است و با گفتار ارباب رجال هم قابل تطبیق، این است که بگوییم: محتملاً تشریفاتی که در کتب حدیث نسبت به ابن مهزیار آمده مجموعاً مربوط به دو نفر است: یکی ابراهیم بن مهزیار که چه بسا برادر کوچک علی بن مهزیار بوده، و دیگری علی بن ابراهیم بن مهزیار که گاهی از او تعبیر به علی بن مهزیار شده.

به تعبیر دیگر، این سعادت نصیب پدر و پسر شده است. بنابراین هم تشریف متعدد بوده و هم متشرف. هر چند میان نقل‌ها مشترکاتی یافت می‌شود ولی تفاوت‌ها هم آن مقدار است که تعدد را قوت می‌بخشد، به طوری که چه بسا نتوانیم به اجمال و تفصیل حمل کنیم.

مگر کسی بگوید: احتمال این که تشریفی، آن هم آن گونه که مرحوم صدوق آورده، برای جناب ابراهیم بن مهزیار روی داده باشد صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با توجه به آن چه که از نقل مرحوم کشی استفاده می‌شود وفات ابراهیم بن مهزیار در اوائل غیبت صغری و در زمان سفارت نخستین

۲- خلاصة الاقوال ۶.

۱- تنقیح المقال ۳۶/۱.

سفیر، جناب عثمان بن سعید عمری بوده که شرح و توضیحش را در کتاب حدیث دو سفیر آوردیم.<sup>۱</sup>

بر این اساس ممکن است تمامی نقل‌ها بیان‌گر یک تشرّف باشد که با فزونی و کاستی که نوعاً در نقل چنین مطالبی روی می‌دهد، نقل شده است. و متشرّف هم یک نفر بیش نبوده و او علی بن ابراهیم بن مهزیار است و تعبیرات دیگری که آمده منشأ آن سهو القلم نسخه برداران بوده است. در هر حال آن چه تا حال به نظر رسید، همین است که آوردیم. و امید است ارباب تحقیق به حقایق روشن‌تری دست یابند.

خوب است ارباب درایت و تحقیق در این زمینه به آن چه در مقالات مفید و سودمند «النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالخبار الدخيلة» آمده است، مراجعه نمایند.

در آن مقاله به ده شبهه و اشکالی که به تشرّفات ابن مهزیار شده، در ابعاد مختلف سندی، متنی و دلالتی پاسخ داده شده و پنبه توهّم مجعول بودن و موضوع بودن آن کاملاً زده شده است و با براهین و ادلّه کامله، عدم مخالفت تشرّفات ابن مهزیار با ضروریات مذهب را به اثبات رسانده است.<sup>۲</sup>

بی‌مناسبت نیست آن چه مرحوم محدّث قمی نسبت به ابن مهزیار آورده بیاوریم که چه بسا مؤیدی برای بعضی اظهارات مان باشد و خوانندگان محترم را هم مفید افتد.

۱- حدیث دو سفیر ۴۶.

۲- مجله نور علم، دوره دوم، شماره ۱۱ صص ۱۲۹-۱۴۴.

علی بن مهزیار اهوازی، ابوالحسن که اصلش از دَورَق بوده<sup>۱</sup> ثقه جلیل، پدرش نصرانی بوده و مسلمان شده، و گفته شده که خود علی هم در کودکی اسلام پذیرفته و خدا بر او منت نهاده آشنای به امر خاندان رسالت علیه السلام گردیده و به مقام فقاہت رسیده، و از حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام روایت آورده و اختصاصی به حضرت جواد علیه السلام داشته، و از طرف آن حضرت و همچنین از سوی حضرت هادی علیه السلام برای بعضی مناطق وکالت داشته و نامه‌هایی از ناحیه حضراتشان که بیان‌گر خیر و خوبی اوست. شرف صدور یافته. در حدیث مورد اعتماد است و صحیح الاعتقاد است. کشی گفته است: علی بن مهزیار نصرانی بود که خداوند او را هدایت نمود. از اهل هند بود که قریه‌ای است از قریه‌های فارس،<sup>۲</sup> سپس ساکن اهواز گردید و

---

۱- دَورَق شهری است در خوزستان که مرکز منطقه سُرق است و به آن دَورَق الفرس می‌گویند. و از رامهرمز تا دَورَق در بیابان آتشکده‌ها و ساخمان‌های عجیبی است و در دورق بناهای قدیمی است. و در آن منطقه صید و شکار بسیار است، ولی به واسطه طلسمی که مادر قباد فراهم آورده وارد آن منطقه نمی‌شوند. و اهل دورق جود و بخشش بسیاری دارند که در سایر اهوازیان یافت نمی‌شود. و جمعی از راویان از آن جا بوده‌اند (معجم البلدان ۴۸۳/۲).

شهرکی است از خوزستان، آبادان و خرم و توانگر و با نعمت بسیار و بر لب رود نهاده. بلده‌ای است میان بصره و اهواز، نام قدیم ناحیه فلاحیه است... (اقتباس از لغت نامه دهخدا: دورق)

۲- با توجه به این که چنین اسمی در قرا و بلاد نیافته‌ایم، احتمال دارد مقصود هندوان باشد که در فاصله خوزستان و آرجان واقع است، یا هندیجان که در فاصله آسک و آرجان است و آثار عجیب و بناهای عالیه دارد. و گفته شده گروهی از اهل هند حمله به مملکت فارس آوردند و در این منطقه جنگ سختی روی داد و فارسیان بر هندیان غلبه یافته و آنان را هزیمت بخشیدند. لذا هندیجان نامیده شد. و به محل آنان تبرک می‌جویند. (معجم البلدان ۴۱۸/۵)

در آن جا اقامت گزید.

روش علی بن مهزیار این بود که وقتی پس از طلوع خورشید سر به سجده می‌گذارد سر بر نمی‌داشت مگر بعد از آن که برای هزار نفر از برادران و دوستانش دعا می‌کرد، آن سان که برای خودش دعا می‌نمود. و بر پیشانی‌اش چون زانوی شتر آثاری به جا بود. و چون جناب عبدالله بن جنذب از دنیا رفت علی بن مهزیار به جای او نشست. او همان است که بیش از سی تصنیف دارد و همان است که از مسواکش شعاعی چون شعاع خورشید نمودار شد...

و بدان که این علی بن مهزیار غیر از علی بن ابراهیم بن مهزیاری است که تشرّف به لقاء حجّت صلوات الله علیه یافته بعد از آن که بیست سفر برای پی‌جویی آن وجود مقدّس به حج مشرّف شده... و در کمال‌الدین جریان مفضل‌تری از ابراهیم بن مهزیار نقل شده. و این ابراهیم بن مهزیار از سفیران حضرت مهدی علیه السلام بوده، آن گونه که سید بن طاووس در ربیع الشیعه آورده و او را بسیار ستوده. و پسرش محمد بن ابراهیم بن مهزیار هم از وکلاء و ابواب معروف ناحیه مبارکه بوده که هیچ کس شکی در وکالت و باب بودن او نداشته است.<sup>۱</sup>

خوب است تفصیل اشارتی را که نسبت به نور مسواک علی بن مهزیار در این عبارت آمده بود، از دیگر کتاب مرحوم محدّث قمی بیاوریم که بس آموزنده و دل‌پذیر است.

و این علی - علی بن مهزیار - همان است که در سنه ۲۲۶ در منزل قرعاء - در راه مکه میان قادسیه و عقبه - آخر شب از رختخواب خود برخاست و بیرون رفت وضو بگیرد. مسواکی در دست داشت و مسواک می‌کرد که ناگهان دید در ته مسواک مانند آتش چیزی زبانه می‌کشد و مثل خورشید شعاع دارد. دست بر آن گذاشت دید حرارت ندارد. آیه شریفه ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً﴾ تلاوت کرد و در فکر فرورفت. و چون به جای خود برگشت رفقای او محتاج به آتش بودند. چون آن نور را دیدند خیال کردند که علی آتش برای ایشان آورده. چون نزدیک او شدند دیدند آتشش حرارت ندارد. و روشنی آن گاهی خاموش می‌گشت و گاهی شعله می‌کشید تا سه دفعه که در آن مرتبه بالکلیه خاموش شد. چون در ته مسواک نگاه کردند دیدند ابدا اثری از آتش و سوختگی یا سیاهی در آن نیست. چون خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید و حکایت بگفت، حضرت در آن مسواک تأملی نمود و فرمود که آن نور بوده و این به واسطه میل تو به ما اهل بیت و اطاعت تو از برای من و پدران من بوده.<sup>۱</sup>

از آن چه در مستدرکات آمده که جناب علی بن مهزیار حتی از حضرت کاظم علیه السلام روایت آورده، مطلبی را که در تعدد علی بن مهزیار استظهار نمودیم، و این که کسی که توفیق شرف یابی به دیار یار نصیبش شده او نیست، بلکه علی بن ابراهیم بن مهزیار است، کاملاً تقویت می‌شود؛ زیرا بسیار بسیار بعید است کسی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام مدتی از

روزگار غیبت صغری را درک کرده باشد. از این جهت که در آورده‌های مستدرکات هم نکات ارزنده و آموزنده‌ای است، می‌آوریم:

حضرت جواد علیه السلام برای جناب علی بن مهزیار چنین نامه‌ای مرقوم فرمودند که بیان‌گر قدر و منزلت و مدح و مرتبت اوست:

يَا عَلِيُّ، أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ أَشْكَنَكَ جَنَّتَهُ وَ مَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ حَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا.

يَا عَلِيُّ، قَدْ بَلَوْتُكَ وَ خَبَرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْخِدْمَةِ وَ التَّوْقِيرِ وَ الْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ. فَلَوْ قُلْتُ: إِنِّي لَمْ أَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامُكَ وَ لَا خِدْمَتُكَ فِي الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ أَشَأَلُ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يَخْبُوكَ بِرَحْمَةٍ تَغْتَبِطُ بِهَا، إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

ای علی - بن مهزیار - خداوند بهترین پاداش را به تو ارزانی دارد و در بهشتش تو را مسکن بخشد و از خزی و پستی در دنیا و آخرت باز دارد و تو را با ما محشور فرماید.

ای علی، همانا من تو را آزموده‌ام و امتحان کرده‌ام در مقام نصیحت و خیرخواهی و طاعت و فرمان‌پذیری و خدمت و کارآوری و احترام و بزرگداشت و قیام و عهده‌داری آن چه بر تو لازم است، که اگر بگویم: همانا همانند تو - با این خصوصیات - ندیده‌ام امیدوارم که صادق باشم. خداوند جنات الفردوس را منزل و جایگاه تو بدارد. مقام و جایگاه تو بر من مخفی نیست و خدمات - صادقانه و بی‌شائبه - تو در

گرما و سرما در شب و روز بر ما پوشیده نیست. از خدای تعالی مسألت دارم که وقتی همهٔ خلائق را در قیامت گردآورد تو را چونان رحمتی بخشد که به واسطهٔ آن مورد غبطه قرارگیری، همانا او شنونده و مستجاب کنندهٔ دعاست.

ابن شهرآشوب علی بن مهزیار را از خواص اصحاب حضرت کاظم علیه السلام شمرده، و در مهج الدعوات دعایی از او از حضرت کاظم علیه السلام نقل شده، و در مکارم الاخلاق نقش خاتم امام هفتم علیه السلام را از او آورده، و در ثواب الاعمال حدیثی از او از موسی بن جعفر علیه السلام نقل نموده. از همهٔ آن چه گفتیم استفاده می‌شود جناب علی بن مهزیار حضور پنج حجّت را درک نموده - و توفیق حضور در محضر حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری صلوات الله علیهم اجمعین را یافته است - و همچنین از امالی مرحوم مفید استفاده می‌شود که کتاب‌های جناب علی بن مهزیار به دست او رسیده و در امالی از آن‌ها نقل نموده و سند مرحوم مفید به او این چنین است: احمد بن محمد بن الحسن بن الولید، عن ابیه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عنه - علی بن مهزیار. سه برادرش ابراهیم و داود و اسماعیل و همچنین پسرش حسن و نواده‌اش محمد بن الحسن و نبیره‌اش سلمه بن محمد بن الحسن بن علی بن مهزیار در جای خود ذکر شده‌اند، و پسرش محمد هم ثقه و مورد اعتماد و از اصحاب و

سفیران حضرت هادی علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

آری، اگر نباشد در جلالت قدر جناب علی بن مهزیار مگر همین نامه حضرت جواد علیه السلام، کافی و فوق الکفایه است. خوب است عزیزان دیگر بار متن نامه حضرت را بخوانند و در مضامین آن دقت بیشتری داشته باشند، که امام معصوم علیه السلام چه تعبیراتی نسبت به او به کار برده و او در محضر حضرت چه مقام و موقعیتی داشته است. در کنار چنین مکاتبات و گفتاری کاری نداریم جز غبطه خوردن و آه کشیدن.

خوب است به دعایی که ابن مهزیار از امام هفتم علیه السلام آورده توجهی داشته باشیم. دعایی که مرحوم سید بن طاووس به عنوان دعاء الاعتقاد آورده است و با این جمله آغاز می‌شود:

إلهی إِنَّ ذُنُوبِی وَ کَثْرَتَهَا قَدْ غَیَّرَتْ وَجْهَی عِنْدَکَ وَ حَاجَبَتْ عَنِ  
اِسْتِیْهَالِ رَحْمَتِکَ وَ بَاعَدَتْ عَنِ اِسْتِیْجَازِ مَغْفِرَتِکَ ...

بارالها، همانا گناهان من و فزونی آنها چهره‌ام را نزد تو دگرگون ساخته، و از ریزش رحمت محروم نموده، و از رسیدن به مغفرت دور داشته.

و شاید جهت این که این دعا به عنوان دعاء الاعتقاد معروف شده، این باشد که پس از جملاتی مناجات‌گونه و رغبت و رهبت‌زا، امام علیه السلام در مقام عرضه اعتقادات برمی‌آید و شهادت به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت و وصایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهد و ولایت او را



شرط قبولی عبادات و اعمال می‌شمرد. و همچنین اقرار به وصایت و امامت سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقِرُّ وَ أَشْهَدُ... بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ خَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ... إِمَامِي وَ مَحَجَّتِي وَ مَنْ لَا أَتَقِي بِالْأَعْمَالِ وَإِنْ زَكَّتْ، وَلَا أَرَاهَا مُنْجِيَةً وَإِنْ صَلَّحْتُ إِلَّا بِوِلَايَتِهِ...  
اللَّهُمَّ وَ أَقِرُّ بِأَوْصِيَائِهِ مِنْ أَوْلَادِهِ أَيْمَةً وَ حُجَجًا وَ أُدَلَّةً...  
اللَّهُمَّ فَادْعُنِي يَوْمَ حَشْرِي وَ حِينَ نَشْرِي بِإِمَامَتِهِمْ وَ اخْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ...

سپس در مقام توسل و تمسک به خاندان رسالت علیهم‌السلام بر می‌آید و حتی از آخرین آنان، آن حجّت مستور نیز یاد می‌کند:

اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَصْبَحْتُ فِي يَوْمِي هَذَا لَا ثِقَّةَ لِي وَ لَا مَفْزَعَ وَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مُلْتَجَا غَيْرَ مَنْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ مِنْ آلِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِمْ وَ الْحُجَّةَ الْمَسْتُورَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمُ الْمَرْجُوجِ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِهِمْ...<sup>۱</sup>

آن چه در این جملات بیشتر قابل توجه است دو جهت است: یکی تعبیر امام هفتم علیه‌السلام از مادر گرامی‌اش حضرت زهرا علیها‌السلام در مقام توسل و تمسک به عنوان سیدتی فاطمة الزهراء است. آری، آنان که سادات وجودند

و آقایان هستی، قدر و منزلت آن بزرگ بانورا می شناسند که از او تعبیر به سیدتی می کنند و به آن سیده متوسل می شوند.

و دیگری توسل به آخرین آنان به عنوان *أَلْحُجَّةِ الْمَشْتُورَةِ الْمَرْجُوءِ لِلْأُمَّةِ*، همان حجت پنهان و مستوری که امید امت است، تا پایان دعا که پیوسته تمسک و توسل به آنان در پیشگاه حق تعالی است. و خوب است در فرصت های مناسب از خواندن این دعا و سایر ادعیه و مناجات های رسیده، که به راستی گنج های بس نفیس و گوهرهای بسیار پربهایی است، و نوعاً غافلیم، غفلت نداشته باشیم.

صاحب مفاخر الاسلام نسبت به جناب علی بن مهزیار مطالبی آورده که بخشی از آن را می آوریم:

عموم علما و فقهای ما او را مورد تجلیل و وثوق و اعتماد کامل قرار داده اند... شیخ اجل طوسی در رجال خود او را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می داند و می گوید: دانشمندی موثق و دارای اعتقادی درست بود... کشتی چند توقیع امام محمد تقی علیه السلام را که به افتخار او صادر شده است، بدین گونه نقل می کند:

امام محمد تقی علیه السلام در نامه ای که از بغداد برای علی بن مهزیار نوشته بودند، مرقوم نمودند: نامه ات به من رسید و از مضمون آن اطلاع یافتم. مرا غرق سرور و شادی کردی خدا تو را مسرور گرداند. من از خداوند متعال امید دارم که خطر هر بدخواهی را از من به یاری خودش برطرف سازد.

در نامه دیگری امام جواد علیه السلام مرقوم فرموده بودند:

از آن چه راجع به گرفتاری مردم قم نوشته بودی آگاه شدم. خداوند مردم قم را از این گرفتاری آزاد گرداند و ناراحتی‌شان را برطرف سازد. از این کارها بکن. خداوند تو را به دخول در بهشت شاد گرداند و به خشنودی من از تو خشنود گردد....

علی بن مهزیار گوید: طی نامه‌ای به حضرت نوشتم که از خدا بخواهد وسعتی به من عطا فرماید و آن چه را دارم حلال گرداند. حضرت در جواب نوشتند: خدا هم به تو و هم به کسانی از بستگان و خانواده‌ات که خواسته بودی، وسعت دهد.

ای علی، احترامی که نزد من داری از توسعه زندگی بیشتر است. من از خداوند مسألت دارم که تو را با گشایش در زندگی و سلامتی مقرون گرداند و آسایش را به تو موهبت کند و با سلامتی از گزند دشمنان مستور دارد. إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

و هم علی بن مهزیار گوید: طی نامه‌ای از آن حضرت خواسته بودم برایم دعا کنند. حضرت مرقوم فرموده بودند: و اما راجع به دعا که از من خواسته بودی، تو نمی‌دانی که خداوند تو را نزد من چه گونه قرار داده است - تو آن قدر نزد من عزیز - که گاهی تو را به نامت - علی - و پسر مهزیار می‌خوانم، با همه توجه و علاقه‌ای که به تو دارم و شناختی که از تو دارم. خداوند آن چه را به تو روزی کرده است به بهترین وجه پایدار بدارد و با خشنودی من از تو از تو خشنود گردد و تو را به آرزویت نائل گرداند و با رحمت خود به فردوس اعلی فرود آورد. إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. خداوند تو را حفظ کند و دوست بدارد و هرگونه

بدی را از تو برطرف سازد. این را به خط خود نوشتم.<sup>۱</sup>

عبارات این توقیعات و جملات این نامه‌ها دو حقیقت بسیار مهم را می‌رساند: یکی جایگاه بلند و منزلت و مرتبت رفیع او در پیشگاه حجّت و امام علیؑ، که این رفعت رتبت بیان‌گر کمالات نفسی و ایمانی اوست. و دیگر ارتباط تنگاتنگ و رفت و آمد و آشنایی خود او و خاندان او با امام جواد علیؑ است، که حضرت در نامه‌ها نه تنها به خود او بذل مرحمت می‌نمایند بلکه اهل و کسان او را هم مورد تفقّد و عنایت قرار می‌دهند. در هر حال هر چه هست برای همه ما مایه غبطه است؛ انسان به جایی برسد که چنین جایی در محضر حجّت پروردگار پیدا کند. خوشا به حالش! از دیگر مطالبی که در مفاخر اسلام آمده و مرتبط با بحث ماست، این است که پس از اشاره به کلام مرحوم مجلسی در این که تشرّف برای علی بن ابراهیم مهزیار رخ داده نه علی بن مهزیار و متشرّف برادر زاده بوده نه عمو، آن را ابتداءً برای حلّ اشکال مطلب خوبی دانسته ولی به خاطر نیامدن نام علی بن ابراهیم بن مهزیار در کتب رجال آن را نمی‌پذیرد. پاسخ این سخن را قبلاً گفتیم.

مطلب دیگری که اشاره نموده این است که اصل تشرّف و مطالب مورد قبول، ولی آن چه مخالف با معتقدات شیعه است اضافاتی است که نسخه برداران آورده‌اند.<sup>۲</sup>

و آخرین سخنی که آمده تاریخ وفات و مدفن جناب علی بن مهزیار است که در زمان حضرت عسکریؑ اتفاق افتاد. بر این اساس باید در

۱- مفاخر اسلام ۱۰۷/۱.

۲- اقتباس از مفاخر اسلام ۱۱۹/۱.

فاصله سال ۲۵۴ تا سال ۲۶۰ باشد و چون در اهواز سکونت داشته بعید نیست که مدفنش در این شهر باشد، در همین محلی که به عنوان آرامگاه او زیارتگاه عموم است.<sup>۱</sup>

بگذریم. آخرین سخنی را که در ارتباط با این خاندان می‌آوریم، نام نیای آنهاست که مهزیار است و همهٔ دودمان او با واسطه و بی‌واسطه به او نسبت داده شده و ابن مهزیار معرفی شده‌اند.

از این انتساب استفاده می‌شود که مهزیار از تشخص و موقعیت و جایگاه و منزلت خاصی برخوردار بوده، هر چند تا آن جا که نویسنده تفحص نموده برای شرح حال او راه به جایی نبرده، مگر همان چه به مناسبت شرح حال فرزندان و نوادگان او آوردیم که نصرانی بوده و مسلمان شده و در فاصلهٔ خوزستان و فارس می‌زیسته و در اهواز سکونت گزیده است.

نگارنده بر این باور است - هر چند به مدرکی دست نیافته - که مهزیار همان مازیار است که در آن زمان نام بعضی از ایرانیان زردشتی که بر حکومت وقت شوریدند و سرانجام کشته شدند، بوده. و چه بسا این کلمه ترکیب مزجی از دو کلمهٔ «ماز و یار» باشد. ماز آن گونه که معین آورده، به معنی چین، شکن، شکنج، شکاف دیوار، تراک<sup>۲</sup> می‌باشد، و در این جا مقصود شکن و شکنج زلف یار است. و چه بسا بعد از این که اسلام پذیرفته، نامش از مازیار به مهزیار تبدیل و شبه تعریبی صورت گرفته. و چه بسا بتوانیم از چند نوبت تعبیر یابن مازیار که در نقل غیبت مرحوم شیخ طوسی

۲- فرهنگ فارسی: ماز.

۱- همان، ۱۲۰.

است، این احتمال را تقویت بخشیم. در هر حال زمینه کندوکاو و کوشش و تحقیق نسبت به همه آن چه متعلق به این جریانات و تشرّفات است از هر جهت هنوز باقی است.

آخرین سخنی که در این منزل آخرین لازم به تذکر است، اشکالی است که به تشرّف جناب ابن مهزیار شده، و چه بسا مهم ترین اشکالات باشد. در سه نقل این تشرّف، یعنی در نقل مرحوم صدوق و نقل مرحوم شیخ طوسی مطلبی نقل شده که مخالف شهرت، بلکه مخالف اجماع شیعه می باشد و آن تعدّد فرزند ذکور حضرت عسکری علیه السلام است. به این جهت بعضی به ضرس قاطع و عبارات کوبنده حکم به عدم صحّت آن نموده اند، و بعضی هم به عنوان این که مشتمل بر امر غریبی است رد شده، اظهار نظری ننموده اند.

ولی با توجه به جهاتی که می آوریم، روشن می شود که مطلب هم آن گونه که گفته اند، نیست. اولاً بر اساس آن چه در اصول نسبت به تبعیض در حجّیت آموخته ایم مطلب کاملاً حل شده است. گاهی ممکن است حدیثی نقل شود جریانی بازگو گردد و در آن نقل و جریان یک جمله یا دو مورد یافت شود که دلیل بر خلاف آن اقامه گردیده. در چنین مواردی دست از تمام جریان و نقل بر نمی داریم، چنین مواردی در روایات بسیار، و از آن به تبعیض در حجّیت یاد می شود.

در این جا هم می گوئیم: در تشرّف جناب ابن مهزیار جمله ای خلاف مشهور، نه، بلکه خلاف اجماع امامیه که قائلند حضرت عسکری علیه السلام یک فرزند پسر بیشتر نداشته و آن وجود مقدّس امام عصر علیه السلام است، یافت می شود. از همین قسمت صرف نظر می کنیم. چرا مابقی واقعه را غیر واقع

بنامیم؟! با توجه به این که نوع آن چه در آن رسیده است با دیگر ادله عامه بلکه خاصه ما همسویی دارد. بر این اساس آن چه بعضی از بزرگان مان با همه جلالت قدر و عظمت مقام علمی در این زمینه گفته اند مناسب به نظر نمی‌رسد.

أَمَّا الرَّوَايَةُ الثَّالِثَةُ ... أَنَّهَا مَكْذُوبَةٌ جَزْماً.<sup>۱</sup> اما روایت سوم - مقصود نخستین روایتی است که از مرحوم صدوق آوردیم - همانا آن روایت دروغ است جزماً و قطعاً.

مضاف بر این، در جای دیگر سخن از رؤیت و دیدار ابراهیم بن مهزیار نسبت به آن پسر دیگر به میان آورده‌اند و آن را نشان کذب شمرده‌اند.<sup>۲</sup> در حالی که در هیچ کدام از روایاتی که آوردیم، سخنی از رؤیت و دیدار او به میان نیامده است.

دومین جهتی که می‌توان در پاسخ آن مطلب خلاف مشهور و اجماع گفت، این است که چه بسا اظهار این حرف و ابداع این سخن، هم از ناحیه آن رسول و هم از سوی پسر مهزیار، عنوان تقیه و رد گم‌کنی و انصراف اذهان از آن جان‌جانان داشته است.

این امر به خصوص در روزگار غیبت صغری فوق العاده حایز اهمیت است و امری بوده شایع و رایج، که نوعاً نسبت به بزرگان و اشخاصی که وجودشان مغتنم است برای حفظ آنان مطالبی خلاف واقع شهرت پیدا می‌کند تا اصل مطلب در این میان مخفی بماند و آنان که شایستگی ندارند به

۲- همان، ۲۰۶/۱.

۱- معجم رجال الحدیث ۱۱/۱۹۳.

واقع پی نبرند.

بر این اساس چه مانعی دارد صحبت از وجود پسری دیگر برای امام یازدهم علیه السلام به میان آید تا ذهن‌ها از تک فرزندی بودن حضرت و این که باقیمانده فقط یکی است، انصراف پیدا کند. لذا می‌بینیم که همه جا صحبت ابن مهزیار ابتداءً از آل ابی محمد است، در حالی که او فقط مقصودش یک نفر است، ولی سخن از آل ابی محمد به میان می‌آورد.

در هر حال ابن مهزیار متشرف یک نفر باشد یا دو نفر، تشرف یکی باشد یا متعدد، مشترکات و مختصات این تشرفات همه و همه بسیار حایز اهمیت است و نکات ارزنده و آموزنده‌ای در ابعاد مختلف برای همگان در بردارد.

با توضیحی در قسمت پایانی تشرف و وداع پسر مهزیار با آن محض یار و یار محض، به این دفتر خاتمه می‌دهیم. ابتداءً عزیزان را به این حقیقت توجه می‌دهیم که نوع تشرفات بدون معرفت و شناخت بوده و چه بسا پس از اتمام امر، حقیقت امر روشن شده.

مضاف بر آن، بر فرض هم که شناختی بوده، تشرف آنی و لحظه‌ای، دقیقه‌ای و ساعتی بوده.

جهت سوم هم این که اکثر قریب به اتفاق تشرفات، تشرفی بدون دلیل و هادی و خالی از همراهی فرستاده و رسول بوده است.

آخرین جهت هم این که در کمتر تشرفی توفیق حضور در خیمه همایونی آن همایون همای پرده‌نشین نصیب کسی گردیده.

در جمع جمیع تشرفات این شرف‌یابی پسر مهزیار است که واجد این خصوصیات است. از آن سوی پرده‌ها کسی را سراغ او می‌فرستند و دلیل و



راهنما برای او تعیین می‌کنند و او را به حرم محترم و حرم القائم علیه السلام می‌برند. در آن سراپرده راز و خیمه اعزازش به حضور موفورالسرور می‌خوانند و شرف یابی‌اش با شناخت و معرفت همراه می‌شود، و مدتی در دیار یار توفیق اقامت پیدا می‌کند. دیگر این لطف آخرین و فیض پایانی را نمی‌توان با هیچ بیانی توصیف و با هیچ قلمی به رقم آورد. آری، می‌گوید:

فَمَكَّثْتُ عِنْدَهُ حِينًا ، در نزد آن وجود مقدس مدتی درنگ نمودم.

این مدت و حین در نقل دیگر تعبیر به ایام شده است:

فَأَقَمْتُ عِنْدَهُ أَيَّامًا. چند روزی در خدمت حضرتش اقامت داشتم.

در هر حال از این دو جمله استفاده می‌شود که پسر مهزیار چند روزی در محضر آن حضرت بوده و ایامی در دیار یار اقامت داشته، و روزهایی دولت دیدار یار در دولت‌سرای یار نصیبش گردیده، و مدتی افتخار مهمان بودن در آن مهمان‌سرای هستی را داشته، و شب‌ها و روزهایی در آن مضیف فخر ضیافت پیدا نموده، و بر سر سفره احسان خاص آن سفره‌دار وجود نشسته، و از موائد مائده آن ماده الموائد بهره‌مند گردیده، و طلوع و شروق‌هایی را در کنار آن مشرق‌الشمس همه کمالات حضور یافته، و ایامی در محدوده آن خيام با احتشام و آن سراپرده راز و شبستان اعزاز توفیق عتبه بوسی یافته، و در آن رواق که در آن ماهی در محاق نشسته که آرزوی همه رواقیان دیدار او بوده، عز حضور پیدا کرده، و در آن وادی که مشائیان راستین طالب مشی در آن وادی بوده‌اند، مشی و

رفت و آمد داشته، و از اشراق انوار آن فخر همه اشراقیان اشراقی یافته، و در آن محفل و مجلس انسی که همه ارباب انس آرزوی لحظه‌ای از آن مجلس و محفل را دارند، لذت انرها چشیده، و در آن خلوتکده معرفتی که تمامی رجال عرفان تمنای آنی از آن را دارند، معرفت‌ها و عرفان‌ها آموخته، و در آن نمایشگاه رازی که ارباب راز و نیاز جویای یک نظره تماشای اویند، به تماشا نشسته.

در هر حال نصیبش شده آن چه کمتر نصیب کسی گردیده. خوشا به حالش! سهم ما هم جز آه کشیدن و فسوس خوردن و زمزمه داشتن چیزی نیست.

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

به لطف خال و خط از عارفان ببردی دل

لطیفه‌های عجب زیر دام و دانه توست

دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد

که در چمن همه گل‌بانگ عاشقانه توست

بسه تن مقصرم از دولت ملازمت

ولی خلاصه جان خاک آستانه توست

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی

در خزانه به مهر تو و نشانه توست<sup>۱</sup>

غبطه و فسوس را بگذاریم و بگذریم. به سراغ مراسم وداع پسر مهزیار برویم. باری حینی و ایامی، مدتی و زمانی، شب‌ها و روزهایی پسر مهزیار در آن قرقگاه سلطنتی ماند تا آن که در مقام رخصت جویی و اذن خواهی برای برگشت برآمد. او را رخصت دادند و دعای خیرشان را بدرقه راهش نمودند.

نمی‌دانم پسر مهزیار از آن محض یار و یار محض چه گونه جدا شده است؟! و از دیار یار چه گونه بیرون آمده؟! سخنی در این خصوص در نقل‌ها ندیده‌ام ولی با آن چه می‌آوریم چه بسا تا حدودی بتوانیم حال و هوای او را در لحظه وداع و ساعت تودیع متوجه شویم.

گاهی انسان زائرین قبور شریف حضرات معصومین علیهم‌السلام را می‌بیند وقتی برای زیارت وداع می‌آیند با چه وضعی از اعتاب مقدسه بیرون می‌روند. پیوسته می‌روند بر می‌گردند. می‌روند پشت سرنگاه می‌کنند و تا جایی که چشمشان کمک و دیده‌شان یاری می‌کند، می‌نگرند و تماشا می‌کنند.

به تعبیر معروف عشق و حالی با ضریح مبارک و حرم شریف و صحن مطهر و گنبد گردون‌سا دارند.

حتی وقتی سوار مرکب می‌شوند باز هم در صورت امکان سعی می‌کنند تا جایی که آثار پیدا است، دست از دیدار و تماشا برندارند. نوعاً این نگرش‌ها با اشک چشم و آب دیده و آه سینه همراه است.

وقتی جدایی از قبور شریفشان و بیرون رفتن از شهر و دیار مزارشان چنین وضعی برای اهل معرفت فراهم می‌آورد جدا شدن از خودشان، آن

هم از آخرین شان، آن هم از آن پرده نشین شان چه وضعی به وجود می آورد؟!

تو ابن مهزیار نگفته ای چه گونه از آن پرده نشین حریم لم یزلی جدا شدی؟ نگفته ای چه گونه از آن همایون های پرده نشین دیده برداشتی؟ نگفته ای چه گونه از آن عنقای قاف قدم، از آن طایر بلند پرواز چکاد کوهسار غیبت فاصله گرفتی؟ چه گونه از آن ماه ماهان، از آن شاه شاهان، از آن امیر امیران، از آن منجی جهانیان، از آن دادخواه مظلومان، از آن منتقم خون شهیدان، از آن خاتم اوصیای پیامبران، از آن امید همه اخیار و صالحان، از آن سید انس و جان، از آن امام عصر و زمان، و از آن جان جانان و گرامی تر از جان چشم پوشیدی؟

پسر مهزیار چه گونه راضی شدی از دیار یار بروی؟

پسر مهزیار چه گونه توانستی آن خطّه و سامان را پشت سر بگذاری؟

پسر مهزیار چه گونه دلت راضی شد از آن بهشت بیرون آیی؟

پسر مهزیار چه گونه از آن وادی دلها در آمدی؟

نمی دانم. گویا همه وجودت چشم شده بود تا سر تا قدم آن سر قدم را

بنگری. گویا تا چشمت یاری می کرد یار را تماشا می کردی، و وقتی دگر

دیده ات یار را نمی دید چشمت را به دیدن خیمه کریمه اش مشغول

می داشتی. همین چند روز قبل بود که برای اولین بار فسطاط موین و خیام

شعرین در برابر دیده ات نمودار شد و هناک الامل و الرجاء شنیدی. با چه

شوری آمدی و با چه شینی می روی؟ با چه سروری آمدی و با چه غمی

بر می گردی؟ با چه خوش حالی این فاصله را طی کردی و با چه حالی پشت

سر می گذاری؟!

آری، پسر مهزیار من که حال تو را می‌نویسم، اشک چشمم امانم  
نمی‌دهد. نمی‌دانم تو چه وضعی داشتی؟! چه گونه وداع و خداحافظی را  
تحمل نمودی و فراق و جدایی را دیدار کردی؟!

دیشب دل از فراق تو میخانه ساختیم  
چشمان خویش را چو دو پیمانۀ ساختیم  
خوردیم بس که خون دل از غم به جای می  
خود را چنین ز عشق تو دیوانه ساختیم  
زلف تو دام و خال لب تو همچو دانه بود  
ما خویش را اسیر همین دانه ساختیم  
صد گل شکفته شد ز نم اشک ما  
تا این چنین به یاد تو گلخانه ساختیم  
بلبل به شاخسار درخت آشیانه داشت  
ما نیز در مسیل بلا خانه ساختیم  
گر آشیان بلبل و ما هر دو شد خراب  
زان شد که بی‌مطالعه کاشانه ساختیم  
بودیم ما خرابه‌نشین در حیات خود  
چون جغد غم به گوشه ویرانه ساختیم  
با خاطرات تلخ و خوشی کز تو داشتیم  
برخاستیم و این همه افسانه ساختیم

باری با خاطرات بسیار شیرین و خوش روز و شب‌های وصال و  
خاطرات بسیار تلخ و جان‌گداز شب و روزهای فراق و هجران، پسر  
مهزیار از آن یار یاران و جان‌جانان جدا می‌شود و از دیار دل برمی‌گردد.  
فقط خدا می‌داند و خدا، که چه حالی داشته و چه شده که سیل اشک راه  
برگشت بر او نبسته.

در هجر رویت ای دوست از بس که ناله کردم  
فریاد ناله من از بام خانه برخاست  
افسون چشمت آن سان بر قلب من اثر کرد  
کز آن فسون به عالم چندین فسانه برخاست  
گر خیزد از نگاهی صد فتنه این عجب نیست  
کز یک جرقه آتش صدها زیانه برخاست  
با ناز گل که برداشت در صبحدم سر از خواب  
فریاد بلبل از ذوق در آشیانه برخاست  
من نیز از پی تو برخاستم به جنبش  
آن سان که در پی گل بلبل ز لانه برخاست  
بگذریم. در این روز پایانی ماه شعبان که خطوط پایانی و سطور  
نهایی این دفتر را رقم می‌زنم، سخت در تب و تاب و سوز و گدازم. ماه  
شعبان هم تمام شد و از مولود نیمه شعبان خبری نشد!

نه راهی به دیارش داریم و نه نشانی از آن بی‌نشان می‌شناسیم، و نه  
لیاقت دیدار و تشرّفی داریم، و نه قابلیت کلام و پیامی از آن سوی پرده‌ها  
در خود مشاهده می‌کنیم. همی باید سوخت و ساخت و در کورهٔ آتش  
هجران گداخت و در بوتهٔ آزمون غیبت آب شد و راه به جایی نبرد.

هرچه هم پیش می‌رویم با مشکلاتی بیشتر و رویدادهایی سخت‌تر  
روبه‌رو می‌شویم، و هردستی که از هر جایی به رسم ناروایی بلند می‌شود،  
بر سر دوستی از دوستان آن آقای کوه‌نشین بیابان‌گرد فرود می‌آید، و  
هرخاری که از هر جایی سر برمی‌آورد بر پای منتظری از منتظران آن  
منتظر می‌رود، و هر تیری که از هر کمانی می‌جهد دل ریش محبّی از  
محبّینش را هدف می‌گیرد.

آخر کتک زدن یک مشت بچّهٔ یتیم هم حدّی دارد. اذیت و آزار  
اطفال پدر از دست داده هم مرزی دارد. ولی گویا همهٔ مرزها برای اذیت و  
آزار و رنجش و صدمهٔ این یتیمان برداشته شده.

دشمن می‌زند دوست هم می‌زند. خودی می‌زند بیگانه هم می‌زند.  
حتّی گاهی به اسم او خود او را هم می‌زنند و دل شریفش را به درد می‌آورند.  
آخر ما هم پدری داریم. آخر ما هم صاحبی داریم. آخر ما هم کسی داریم.

من چنین بی‌کس نبودم کاندرین صحرا فتادم

آخر ماه شعبان است و شب اوّل ماه مبارک. دستور استهلال داده‌اند.  
مردم به بام‌ها بالا روند هلال ماه رمضان را ببینند. چه می‌شود روزی هم  
در مقام استهلال آن بدر منیر ولایت برآیم؟ روزی هم تکبیر به دیدار او  
در دهیم؟ آن گونه که حضرت باقر علیه السلام به سعد بن طریف تعلیم داده‌اند:

هرکس در ماه رمضان قدم در سبیل الله که خاندان رسالتند، بدارد و در موقع رؤیت و دیدار امام علیه السلام تکبیر بگوید روز قیامت در میزان عملش ثقل و سنگینی یافت شود... و هرکس در برابر امام علیه السلام تکبیر گوید و بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له، حق تعالی برای او رضوان اکبر رقم زند...<sup>۱</sup>

در عصر تاریک غیبت که حتی از شنیدن مژده هلال محرومیم، امید است روزی فرارسد و به ما مژده دهند؛ چنین مژده‌ای:

ای منتظران مژده که آمدگه دیدار  
 بر بام برآید که شد ماه پدیدار  
 از خانه درآید که جانان ز ره آمد  
 جان پیشکش آرید که زر نیست سزاوار  
 آن شاهد غیبی که نهان بود به پرده  
 از پرده به بزم آمد و از بزم به بازار  
 باز آمد و از رنگ رخ و جلوه بالاش  
 شد کلبه ما رشک چمن غیرت گلزار  
 برخاست شمیم خوش آن طره مشکین  
 یا قافلة مشک رسیده است ز تاتار



هادی امم مظهر حق مهدی موعود

آن قائم غائب ز نظر واقف اسرار

چون جان به تن و عقل به سر، نور به دیده

پیدااست بر عقل و نهان است به انظار

چهارشنبه آخر ماه شعبان المعظم ۱۴۲۸

۱۳۸۶/۶/۲۱

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

## کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته ایم:

- ۱- آدینه‌ها بی تو      محمد اسماعیل توسل، آشفته تهرانی
- ۲- اثبات الوصیه      علی بن حسین بن علی مسعودی
- ۳- اشک مهتاب      مهدی سهیلی
- ۴- اقبال الاعمال      سید بن طاووس
- ۵- الانوار القدسیه      محمد حسین اصفهانی
- ۶- بحار الانوار      علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۷- بصائر الدرجات      محمد بن حسن صفار
- ۸- تحف العقول عن آل الرسول      ابن شعبه حرانی
- ۹- تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب      محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۱۰- تفسیر روح البیان      اسماعیل حقی بروسوی
- ۱۱- تفسیر روح الجنان و روح الجنان      ابوالفتوح حسین بن علی رازی
- ۱۲- تنقیح المقال فی علم الرجال      عبدالله مامقانی
- ۱۳- حدیث پنج سال کودکی      سید مجتبی بحرینی
- ۱۴- حدیث دو سفیر
- ۱۵- حدیث غیبت و سفارت

- ۱۶- حدیث قبل از میلاد  
سید مجتبیٰ بحرینی
- ۱۷- خلاصة الاقوال فی علم الرجال  
علامه حلی، حسن بن یوسف
- ۱۸- دلائل الامامة  
محمد بن جریر بن رستم طبری
- ۱۹- دیوان الهی قمشہای
- ۲۰- دیوان حافظ شیرازی
- ۲۱- دیوان میرزا حبیب اللہ مجتهد خراسانی
- ۲۲- دیوان حزین لاهیجی
- ۲۳- دیوان شمس تبریزی
- ۲۴- دیوان شمس مغربی
- ۲۵- دیوان فؤاد کرمانی، شمع جمع
- ۲۶- دیوان فرخی یزدی
- ۲۷- دیوان فصیح الزمان شیرازی، روضة رضوان
- ۲۸- دیوان فیضی ہندی
- ۲۹- دیوان ہمام تبریزی
- ۳۰- دیوان یوسف بخشی خونساری
- ۳۱- رجال النجاشی  
احمد بن علی بن عباس نجاشی
- ۳۲- سعد السعود  
سید بن طاووس
- ۳۳- سفینة حافظ  
مسعود جنتی عطایی
- ۳۴- الغيبة  
محمد بن حسن طوسی
- ۳۵- فرهنگ فارسی  
محمد معین
- ۳۶- فوائد رضویہ فی احوال علماء المذہب الجعفریہ  
محدث قمی، عباس بن محمد رضا

- ۳۷- فوز اکبر در توسلات به امام منتظر (عج) محمد باقر فقیه ایمانی
- ۳۸- اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی
- ۳۹- کلیات سعدی
- ۴۰- کمال الدین شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۴۱- کرامات رضویه علی اکبر مروّج الاسلام
- ۴۲- الکنی و الالقاب محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۴۳- گیلان در قلمرو شعر و ادب ابراهیم فخرایی
- ۴۴- لغت نامه دهخدا
- ۴۵- مثنوی محمد جلال الدین بلخی
- ۴۶- مجله نور علم مقاله لطف الله صافی گلپایگانی
- ۴۷- مختصر بصائر الدارجات حسن بن سلیمان حلّی
- ۴۸- مدینه المعاجز سید هاشم بن سلیمان بحرانی
- ۴۹- مستدرکات علم الرجال علی نمازی
- ۵۰- معانی الاخبار شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۵۱- معجم البلدان شهاب الدین یاقوت حموی
- ۵۲- معجم رجال الحدیث سید ابوالقاسم خوئی
- ۵۳- مفاخر اسلام علی دوانی
- ۵۴- المکاسب شیخ مرتضی انصاری
- ۵۵- المنجد لویس معلوف
- ۵۶- مهج الدعوات سید بن طاووس

### سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱- سوگند به نور شب تاب شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۲- سلام بر پرچم افراشته شرح سلامهای زیارت آل یس
- ۳- تو را گواه می گیرم شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس
- ۴- حدیث قبل از میلاد
- ۵- حدیث شب میلاد
- ۶- حدیث بعد از میلاد
- ۷- حدیث پنج سال کودکی
- ۸- حدیث غیبت و سفارت
- ۹- حدیث دو سفیر
- ۱۰- حدیث سرداب
- ۱۱- حدیث سفیران
- ۱۲- حدیث آخرین سفیر و مدعیان دروغین
- ۱۳- حدیث نامه ها
- ۱۴- حدیث توقیعات
- ۱۵- حدیث دیدارها، دیدار در کربلا
- ۱۶- حدیث دیدارها، دیدار در مکه
- ۱۷- حدیث شش دیدار

### و به زودی انشاء الله :

- ۱- حدیث غیبت کبری
- ۲- از تومی خواهم شرح قسمت اول دعای بعد از زیارت آل یس

### و در دیگر زمینه‌ها:

- ۱- جامعه در حرم شرح زیارت جامعه کبیره
- ۲- با پسر در سکرات مرگ
- ۳- ده نگاه با پیکر
- ۴- لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره
- ۵- ملک نقاله
- ۶- خانه دو متری
- ۷- شهر خاموشان و دیار با هوشان
- ۸- سرای بیم و امید
- ۹- اتاق امتحان

### و به زودی انشاء الله:

- ۱- این جا مدینه است
- ۲- این جا مکه است
- ۳- این جا مشاعر است
- ۴- خواب نو عروس
- ۵- سالن ارتباطات